



کتاب اول سموئیل

First Samuel

تفسیر کتاب مقدس برای ایمانداران

نوشته

ویلیام مک دونالد

www.muhammadanism.org

August 4, 2008

Farsi

این کتاب تفسیری به منظور درک مفاهیم موجود در کتاب مقدس به رشته تحریر در آمده است. در شیوهی نگارش این کتاب سعی بر آن بوده است که از اصول صحیح فن تفسیر بهره جسته و ضمن وفادار بودن به اصول تفسیر همچنان متنی ساده و روان را ارائه نماید. بنابراین، کتاب حاضر انتخاب شایسته ای خواهد بود برای مطالعات انفرادی و گروهی کتاب مقدس.

Believer's Bible Commentary

by

William MacDonald

This is a Bible commentary that makes the riches of God's Word clear and easy for you to understand. It is written in a warm, reverent, and devout and scholarly style. It is a good choice for your personal devotions and Bible study.

© 1995 by William MacDonald., *Believer's Bible Commentary*,
Thomas Nelson Publishers, Nashville, TN, pp. 2383.

— All Rights Reserved —



معرفی

جالب اینجاست که کتاب سموئیل نه تنها پرحادثه‌ترین کتاب تاریخی در کتاب مقدس است. بلکه تاریخ پرماجرایی تنیده در شرح حال سه شخصیت بزرگ می‌باشد که عبارتند از سموئیل، شاول و داود.

— جی. سیدلو باکستر (J. Sidlow Baxter)

۱. جایگاه منحصر به فرد کتاب سموئیل در کانون

در صورت نبود کتاب‌های اول و دوم سموئیل شکافی بزرگ در میان کتب عهد عتیق وجود می‌داشت. کتاب سموئیل در اصل يك کتاب بوده است که در ترجمه سپتور جنت به دو بخش تقسیم شده است و هر نسخه و ترجمه دیگر کتاب مقدس از جمله نسخه عبری این روش را پیروی کرده است.

میلیون‌ها نفر یهودی و مسیحی این کتاب جذاب، از داستان‌های سموئیل، داود و جولیات، داود و یوناتان، فرار داود از دست شاول، محبت داود نسبت به مفیوشت و تأثر داود از عصیان پسرش ابشالوم و مرگ او، نیروی روحانی کسب کرده‌اند.

در سطوح بالاتر فرضیه‌ای، خوانندگان بالغ کتاب سموئیل پیمان داودی را و توازن دردناک آن با زناى داود با بتشبع که نسل او را نیز فاسد نمود، آموخته‌اند.

کتاب اول و دوم سموئیل چون پلی است در میان کتاب داوران و استقرار کامل پادشاهی داود. این دو کتاب جایگاه منحصر به فردی در تاریخ اسرائیل دارند.

۲. نویسنده

در حالی که سنت یهودی، سموئیل را نویسنده این کتاب که اینک به دو بخش تقسیم شده می‌داند، تاریخ نگارش آن را می‌توان به زمان وقایع محدود به دوران زندگی او نسبت داد (۱:۱ الی ۱:۲۵).

اما بیشتر موارد این کتاب، بعد از وفات داود می‌باشند. ممکن است که یکی از انبیاء جوان که تحت نظر سموئیل تعلیم دیده است، نوشته‌های پراکنده استاد خود را جمع‌آوری کرده و این کتاب را نوشته باشد. امکان دیگر این است که ابیاتار، کاهنی که آشنا به ثبت وقایع بوده است، این کتاب را تألیف کرده باشد. او کاملاً آشنا به وقایع زندگی داود بود و حتی مدتی را با او در تبعید گذرانیده بود.

۳. تاریخ

تخمین درست نگارش کتاب سموئیل غیرممکن است. ممکن است تاریخ آن را در حدود سال ۱۰۰۰ قبل از میلاد تخمین زد. واقعیت اینکه در این کتاب هیچ اشاره‌ای به اسارت اسرائیل (۷۲۲ قبل از میلاد) نرفته است، قطعاً تاریخی را پیش از واقعه اسارت اسرائیل می‌طلبد. برخی معتقدند که اشاره به «اسرائیل» و «یهودیه» تاریخی را بعد از سال ۹۳۱ قبل از میلاد، آنگاه که پادشاهی یکدست اسرائیل به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم شد، اقتضاء می‌نماید. چنان عباراتی به سادگی می‌توانسته‌اند قبل از جدائی سیاسی، به کار روند، همانطور که در تاریخ آمریکا عبارات «یانکی» و «جنوبی» قبل از تجزیه ۱۸۶۱ به کار رفته‌اند.

۴. زمینه و موضوع

کتاب اول و دوم سموئیل حاوی برخورد خدا با اسرائیل از قرن دوازدهم تا حدود قرن دهم پیش از میلاد است. سموئیل (نبی - داور)، شاول (پادشاه مطرود)، و داود (شبان - پادشاه)، شخصیت‌های اصلی این کتاب می‌باشند و داستان‌های کتاب در حول و حوش آنان می‌باشند.

سموئیل توسط خدا برانگیخته شد تا پایانی بر دوران داوران نهاده و قلمرو پادشاهی را مستقر نماید. او در روزگاری می‌زیست که دوره کوتاهی از کهنانت (معرفی شده با عیلي و پسرانش) و مقدمه‌ای بر رسالت نبوتی بود. سموئیل یکی از آخرین داوران و اولین نبی دوره خود (نه اولین نبی در کتاب مقدس - پیدایش ۷:۲۰) و مردی بود که اولین پادشاه اسرائیل را مسح کرد. هرچند که او يك لاوي بود، ولي از خانواده هارون نبود، با این وجود و ظاهراً با تأیید خداوند به خدمت کهنانت پرداخت. دل او صاف و اختصاص یافته به خداوند بود، ولي عیلي ناپاک و متمرّد بود.

موضوع کتاب سموئیل این است که چگونه خدا - پادشاه واقعی اسرائیل - به تقاضای مردمش قدرت پادشاهی را نخستین بار به شاول و سپس به داود و نسل او تفویض نمود. یوجین مریل (Eugene Merrill) به زیبایی تمام مندرجات کتاب داوران را با تمامی کتاب مقدس پیوند زده است:

در خاندان سلطنتی داود، نسل کبیر او یعنی عیسی مسیح، رفته رفته، به جسم انسانی ملبس شد. عیسی مسیح مفهوم سلطنت را در طول زندگیش به طور کامل و در مرگ و رستاخیزش و این حقیقت که همه کسانی که به او ایمان دارند، می‌توانند با او و در او سلطنت نمایند (دوم سموئیل ۷:۱۲-۱۶؛ مزامیر ۳۶:۸۹-۳۷؛ اشعیا ۷:۹)، نشان داد.

گزارش

۱. رسالت سموئیل تا مسح شاول (فصول ۹-۱)
 - الف) تولد و دوران کودکی سموئیل (فصل اول)
 - ب) سرود حنا (۲: ۱-۱۰)
 - ج) عیلي و پسران شریرش (۲: ۱۱-۳۶)
 - د) دعوت سموئیل (فصل سوم)
 - هـ) تابوت عهد خدا (فصول ۴-۷)
 - ۱) تابوت عهد به اسارت می‌رود (فصل ۴)
 - ۲) قدرت تابوت عهد (فصل ۵)
 - ۳) بازگشت تابوت عهد از اسارت (فصول ۶ و ۷)
 - و) در طلب پادشاه و انتخاب او (فصول ۸ و ۹)
۲. سلطنت شاول تا مطرودشدنش (فصول ۱۰-۱۵)
 - الف) تدهین و تثبیت شاول (فصول ۱۰ و ۱۱)
 - ب) سموئیل قوم را سرزنش و محکوم می‌کند (فصل ۱۲)
 - ج) تمرد شاول و مطرود شدنش (فصل ۱۳-۱۵)
 - ۱) قربانی گناه آلود شاول (فصل ۱۳)
 - ۲) نذر بیجای شاول (فصل ۱۴)
 - ۳) اطاعت نابسندۀ شاول (فصل ۱۵)
۳. زندگی داود تا زمان مرگ شاول (فصول ۱۶-۳۰)
 - الف) مسح شدن داود توسط سموئیل (۱۶: ۱-۱۳)
 - ب) داود در خدمت شاول (۱۶: ۱۴-۲۳)
 - ج) شکست جولیات (فصل ۱۷)
 - د) ازدواج داود با میکال (فصل ۱۸)
 - و) فرار داود از حضور شاول (فصول ۱۹-۲۹)
 - ۱) وفاداری یوناتان (فصول ۱۹ و ۲۰)
 - ۲) محبت اخیملک نسبت به داود (فصل ۲۱)
 - ۳) فرار داود و کشته شدن کاهنان توسط شاول (فصل ۲۲)
 - ۴) خیانت قعیله (فصل ۲۳)
 - ۵) خودداری داود از کشتن شاول (فصل ۲۴)
 - ۶) حماقت نابال (فصل ۲۵)
 - ۷) خودداری مجدد داود از کشتن شاول (فصل ۲۶)
 - ز) زندگی در فلسطین (فصول ۲۷-۳۰)
 - ۱) یافتن صقلغ (فصل ۲۷)

۲) پیش‌بینی نابودی شاول (فصل ۲۸)
۳) اخیش داود را مرخص می‌کند (فصل ۲۹)
۴) شکست عمالقه (فصل ۳۰)

۴. مرگ شاول (فصل ۳۱)

تفسیر

۱. رسالت سمونیل تا مسح شاول (فصول ۱ الی ۹)

(الف) تولد و دوران کودکی سمونیل (فصل اول)

۱:۱-۱۰) فصل اول کتاب سمونیل با معرفی شخصی به نام **القائه** و دو همسرش به نام **حنّا** (فیض) و **فَنّنه** (مروارید)، به ما آغاز می‌شود. او لایوی‌ای بود از **رامه تایم صوفیم** در **افرایم**، از اینرو آیه اول او را **افرایمی** می‌نامد (ربك اول تواریخ ۶:۲۲-۲۸). کتاب مقدس به عنوان يك کتاب امین تاریخی اشاره‌ای به مشرب چندگانه پرستی نموده است ولی هرگز آن را تأیید نکرده است. آنچنانکه لیه و راحیل همسران یعقوب، یکی نازا و دیگری زیبا بود، این مسئله موجب ایجاد رقابت در خانواده می‌شد، همچنین حنّا که نازا بود، مورد علاقه بیشتر شوهرش قرار داشت. وقتی که این خانواده طبق معمول **سالیانه** به شیلوه رفتند تا یکی از مراسم و جشن‌ها را برگزار کنند، القانه از قربانی‌ای که گذرانید **قسمت مضاعفی** به حنّا داد (آیات ۳-۵). چنین اقدامی اعتراض **فَنّنه** را برانگیخت. اندوه حنّا سال به سال عمیق‌تر می‌شد تا اینکه سرانجام، به **ستونی در هیکل پناه** برده و در حضور خداوند به تضرع پرداخت.

۱:۱۱-۱۸) حنّا عهد کرد و سوگند یاد نمود که اگر خدا به او **فرزند ذکوری** بدهد، او را به خداوند اختصاص خواهد داد و از ابتدای تولدش **ندیره** خواهد بود. اسقف هال (Bishop Hall) در این مورد می‌نویسد:

طریق کسب هر منفعتی این است که آن را در دل خود به جلال خدا، کسی که از او مسئلت کرده‌ایم، اختصاص دهیم. بدین وسیله هم خدا راضی می‌شود و جلال می‌یابد، و هم بنده‌اش.

عیلی کاهن پیر حنّا را می‌بیند که لبانش می‌جنبد و فکر می‌کند که **حنّا مست** است. ولی وقتی حنّا موضوع را به او می‌گوید، مشکل او را **درک** کرده و او را **برکت** می‌دهد و او را به **سلامتی** روانه می‌نماید. حنّا نگران مشکلات جسمانی خود بود، اما ما باید بر مشکلات روحانی خود، **گریه** کنیم.

۱:۱۹-۲۸) وقتی که دعای حنّا مستجاب شد، او پسر خود را **سمونیل** (مسئلت شده از خدا) نامید و برای تمام ایامی که **زنده بود**، او را **وقف خداوند** نمود. این پسر از همان اوان کودکی نزد کاهنان بود و در معبد خداوند خدمت می‌کرد. آخرین جمله آیه ۲۸ حاکی از این است که **سمونیل** هر چند بسیار جوان بود، بسیار مؤمن و **خداپرست** بود، چونکه زندگی او اختصاص به خدمت خداوند داشت.

ب) سرود حنا (۱۰:۱-۲)

۱۰:۱-۲) اختصاص یافتن همسر و پسر القانه، امری در جهت خلاف فساد خاندان عیلي بود. حنا بعد از اختصاص دادن پسرش به خداوند، تشکرات قلبی خود را به خداوند اظهار داشت. سخنان او نشان دهنده شناخت عمیق او از اعمال و شخصیت و ذات خداوند است. در دعای او به نظر می‌رسد که سرزنش شده باشد از فتنه به خاطر اعمال خصمانه‌ای که نسبت به او، انجام داده بود، ولی در ضمن نبوتی است فراسوی این دعوای خانگی، مبنی بر پیروزی اسرائیل بر دشمنانش و پادشاهی مسیح. سرود مریم که غالباً آن را «مجلل» می‌نامند (لوقا ۱:۴۶-۵۵) قطعاً حاکی از شناخت مریم از سرود حنا بوده است.

ج) عیلي و پسران شریرش (۱۱:۲-۳۶)

۱۱:۲-۱۷) اینک داستان متوجه عیلي و پسران شریرش می‌شود. این پسران **خداوند** را نمی‌شناختند، چونکه از طریق ایمان نجات نیافته بودند. سه گناه به آنها نسبت داده شده است: محروم کردن زائران از سهم خودشان از گوشت قربانی و قانع نبودن به سینه و ران قربانی (ر.ک لاویان ۷:۲۸-۳۴). تقاضای گوشت قربانی قبل از اینکه پیه به حضور خداوند گذرانیده شود و این یعنی شانه خالی کردن از زیر شریعت. و سوم آنها خواستار گوشت بریان بودند نه گوشت پخته در آب و اشتهای جسمانی خود را در درجه اول قرار داده بودند و اگر کسی اعتراض می‌کرد، گوشت قربانی را به زور از او می‌گرفتند. بدین ترتیب گناه آنان بسیار **عظیم بود**، چونکه قربانی خداوند را حقیر شمرده بودند.

۱۸:۲-۲۱) برعکس پسران شریر عیلي، سموئیل اختصاص یافته خداوند بود و هر ساله والدین او برای گذرانیدن قربانی می‌آمدند. از آنجائی که نخستین ثمره رحم حنا به خدا اختصاص داده شده بود، او باز هم با **سه پسر و دو دختر** مورد **تفقد** خداوند قرار گرفت. و این تصویر زیبایی از وعده خداوند ماست: «**بدهید، تا به شما داده شود.**»

۲۲:۲-۲۶) وقتی که عیلي اخبار مربوط به فسادهای اخلاقی پسرانش را شنید، به سرزنش آنان پرداخت. ولی دیگر خیلی دیر شده بود و این سرزنش‌ها تأثیری نداشتند. دل آنها مانند فرعون سخت شده بود، چونکه خدا عزم نابودی آنها را کرده بود. همزمان که سموئیل رشد می‌کرد، خلوص و نیکویی او موردپسند **خدا و مردم** بود. اگر ما به خاطر آوریم که این وقایع در دوره داوران اتفاق افتادند، تعجبی نیست که زوال اخلاقی و کوتاهی کهنانت در این دوران بوده باشد.

۲۷:۲-۳۶) چونکه عیلي پسرانش را با ملایمت سرزنش کرد، خداوند او را به سختی سرزنش نمود. یک نفر **مرد خدا** بر عیلي ظاهر شد و نابودی **ذریه خانه** او را، اعلام نمود. نبوت او با یادآوری دعوت خدا از نسل هارون برای کهنانت، برداشت بیش از حد از جیره گوشت قربانی‌ها، به جهت اعاشه خودش، آغاز شد. سپس عیلي را برای اینکه دست پسرانش را برای مقدم شمردن اشتهای جسمانی بر دعوی خدا، باز گذاشته

است، ملامت نمود (آیه ۲۹). وعده پیشین خداوند مبنی بر کهنانت در خاندان هارون مشروط بر این بود که کاهنان دارای منش و شخصیت نیکویی باشند. اما به خاطر ضعف عیلي و خاندانش، دیگر اجازه نخواهند داشت به منصب کهنانت بپردازند، و هیچ يك از اعضاء خانواده او به سن پیری نخواهد رسید. معبد شیله ویران خواهد شد و اعقاب عیلي سرنوشتی شوم و شرم‌آور خواهند داشت. علاوه بر آن هر دو پسران عیلي یعنی **حُفني** و **فینحاس** به نشانه تمام این مجازاتی که خواهند آمد، در يك روز خواهند مرد.

پیشگویی نابودی عیلي و کشته شدن اخیمک و پسرانش (بجز ابیاتار) به دست شاول (آیه ۳۱ و ۲۲:۱۶-۲۰)، عزل ابیاتار از منصب کهنانت (آیات ۳۲ و ۳۳ و اول پادشاهان ۲:۲۷) و مردن **حُفني** و **فینحاس** با هم و در يك روز (آیات ۳۴ و ۱۱:۴)، تحقق یافت. عیلي از خاندان ابیاتار بود و وقتی که ابیاتار توسط سلیمان رانده شد، منصب کهنانت در خاندان العازار، احیاء گردید.

توجه داشته باشید که فینحاس پسر عیلي را با فینحاس نوۀ هارون، اشتباه نگیرید (ر.ک اعداد ۷:۲۵ و ۸). کاهن امین موعود خداوند مرقوم در آیه ۳۵، همان صادق از خاندان العازار است که در ایام داود و سلیمان به خدمت کهنانت مشغول بود و کهنانت او حتی تا سلطنت هزار سالۀ مسیح ادامه خواهد داشت (ر.ک حزقیال ۱۵:۴۴). اما اعقاب عیلي در پی منصب کهنانت خواهند بود، نه به خاطر اینکه خدا را خدمت کرده باشند، بلکه صرفاً به این دلیل که **لقمه‌ای نان بخورند** (آیه ۳۶). بسیاری هستند که نشانه‌های مسیحایی را در **کاهن امین** مندرج در آیه ۳۵، مشاهده می‌کنند، مخصوصاً با توجه به عبارت «**پیوسته**» در این آیه.

د) دعوت سموئیل (فصل سوم)

۳:۱-۳) زمانی که سموئیل خداوند را در معبد شیله خدمت می‌نمود، **کلام خداوند نادر بود**، یعنی که خدا به ندرت در رویا با انسان صحبت می‌کرد. ویلیامز (Williams) در این سه آیه اول، تصویری از شرایط اخلاقی اسرائیل می‌بیند:

با سلطۀ تاریکی و شب بر جهان، نور خداوند از معبد رخت بر بسته بود. چشمان کاهن اعظم آنقدر تاریک شده بود که نمی‌توانست به روشنی چیزی را مشاهده کند، و هم او و هم سموئیل در خواب بودند.

۳:۴-۹) یک شب، کوتاه زمانی قبل از بامداد، سموئیل صدائی شنید که او را می‌خواند. او فکر کرد که عیلي صدایش می‌زند، ولی عیلي کاهن او را صدا نزده بود. سموئیل چونکه قبلاً هیچ صدای مستقیمی از خدا نشنیده بود، و ارتباطی شخصی با خدا نداشت، **خداوند را نمی‌شناخت** (آیه ۷). بعد از اینکه سموئیل دو بار دیگر آن صدا را شنید و هر بار عیلي پرسید چه می‌خواهد، عیلي به این نتیجه رسید که خداوند، سموئیل را می‌خواند. کاهن پیر به پسر جوان گفت اگر بار دیگر صدا را شنید در پاسخ آن صدا بگوید «**ای خداوند بفرما، زیرا که بنده تو می‌شنود.**»

۳: ۱۰-۱۴) وقتی که خداوند برای بار چهارم سموئیل را صدا زد، سموئیل در پاسخ گفت: «بفرما، زیرا که بنده تو می‌شنود.» پیام خدا به سموئیل حاکی از تأیید مجازاتی بود که در مورد عیلی و خاندان او در نظر دارد، و این مجازات احتمالاً شامل شکست اسرائیل و به غنیمت رفتن «تابوت عهد» بود. عیلی آنچنان چشمان خود را بر رفتار پسرانش بسته بود که ایشان را منع نمود، و از ارتکاب گناه توسط آنان جلوگیری نکرد. آنها به خاطر توهین به مقدسات محکوم بودند، نه فقط یک سرزنش خشک و خالی. قربانی دیگر برای کفاره خطاییشان کفایت نمی‌کرد، محکومیت آنها مقرر شده بود و از زبان دو شاهد در نزد عیلی تأیید گردید: اولی آن مرد خدا (فصل دوم) و دوم سموئیل نبی (آیه ۱۴).

۳: ۱۵-۱۸) نخست سموئیل ترسید که موضوع را به عیلی بگوید، ولی در اثر اصرار عیلی، کاهن را از داوری قریب‌الوقوع آگاه ساخت، بدین ترتیب عیلی از زبان دوّمین نفر، فتوای خداوند را شنید. قطعاً او عدالت و انصاف خدا را در این کلمه فهمیده بود. مگر خدا که پسران هارون را به خاطر توهین بر مقدسات ناپود کرد (لاویان فصل دهم) می‌توانست پسران او، حُفنی و فینحاس را از مجازات معاف کند؟

۳: ۱۹-۲۱) به زودی در تمامی سرزمین اسرائیل از دان تا بئرشیع فهمیدند که خداوند با سموئیل است، و همه اسرائیلیان تشخیص دادند که سموئیل جوان نبی خداوند است.

هـ) تابوت عهد خدا (فصول ۴-۷)

۱) تابوت عهد به اسارت می‌رود (فصل ۴)

۴: ۱-۴) سه فصل بعد کتاب اول سموئیل شامل نقل و انتقال تابوت عهد خداوند به قلمرو دشمنان و برگشت آن است. خدا از جلال خود در میان فلسطینیان دفاع خواهد کرد (فصل پنجم)، ولی از اسرائیلیان در میان آنان دفاع نخواهد کرد، چونکه اسرائیلیان او را جلال نداده‌اند. وقتی اسرائیل برای نبرد با فلسطینیان وارد اَبَن عَزْر شدند، چهار هزار سرباز خود را در جنگ از دست دادند. مشایخ قوم به مشاوره با هم پرداختند و به این نتیجه رسیدند که باید برای کسب پیروزی تابوت عهد را از شیلوه به صحنه جنگ بیاورند.

۴: ۵-۱۱) لشکر اسرائیل با آوردن تابوت عهد به لشکرگاه بسیار امیدوار شدند، اما در عوض فلسطینیان بسیار ترسیدند، چونکه از اشتها خدای اسرائیل یعنی یهوه آگاه بودند. ولی خود را تقویت و تشویق نمودند و بار دیگر وارد جنگ با اسرائیل شدند. این بار هم با شگفتی تمام اسرائیل از صحنه جنگ عقب نشست و سی هزار سرباز پیاده کشته شدند و علاوه بر آن دو پسران عیلی، یعنی حُفنی و فینحاس هم از بین رفتند و تابوت عهد نیز به تصرف فلسطینیان درآمد.

۴: ۱۲-۲۲) وقتی که قاصدی از میدان جنگ دوان دوان به شیلوه باز گشت و به عیلی اطلاع داد فلسطینیان تابوت عهد را برده‌اند، کاهن پیر از مسند کهانت از پشت به زمین افتاد و گردنش شکست و مُرد. این اخبار وحشتناک موجب شد که زن فینحاس، عروس عیلی نیز که حامله بود، بلافاصله وضع حمل کند و

در اثر وضع حمل بمیرد. چنین به نظر می‌رسید آنچه که این زن را از پای در آورد، نه خبر کشته شدن شوهرش و نه مرگ پدر شوهرش، بلکه خبر دست یافتن فلسطینیان بر تابوت عهد بوده است. او در هنگام مرگ نام نوزاد پسرش را ایخا (فاقد جلال) نامید و گفت «جلال از اسرائیل زائل شد.»

۲) قدرت تابوت عهد (فصل پنجم)

۵:۱-۵) فلسطینیان تابوت عهد را از اَبْنِ عَزْرَ به اَشْدود بردند و آن را در معبد داجون، خدایشان، قرار دادند. آنها داجون را پدر بَعْل می‌پنداشتند که بت دیگری بود که ما اکثراً نام او را در کتاب مقدس می‌بینیم. فلسطینیان تابوت عهد را در کنار بت داجون قرار دادند، به تصور اینکه هر دو مساوی می‌باشند. ولی وقتی روز بعد صبحگاه به معبد برگشتند، متوجه شدند که بت داجون در پیش تابون عهد واژگون شده و بدون اینکه به کنه و اهمیت این ماجرا پی ببرند، دوباره داجون را در کنار تابوت برپا کردند. ولی صبح روز بعد، شکی برایشان باقی نماند که کدام یک قوی‌ترند، چونکه داجون واژگون شده و سر و دستانش شکسته بود. اگر داجون خدای واقعی بود، می‌باید خود را محافظت نماید. پیروان داجون می‌بایست با این حقیقت مواجه می‌شدند. ولی برعکس به خرافات پناه برده و دیگر برآستانه داجون گام ننهاندند. داجون در مواجهه با خدای اسرائیل شکست خورد. شمشون قبلاً معبد او را در غزه ویران کرده بود. خدا به شمشون قدرت داد تا تمامی بنای معبد را بر سر نجبای فلسطینی ویران کند (داوران فصل ۱۶). و اینک خود یهوه بت داجون را درهم شکسته بود و نشان داد که در بت‌ها نه حکمتی (سر) و نه قدرتی (دست‌ها) وجود دارد.

۵:۶-۹) نه تنها بت فلسطینی، بلکه اهل اشدود، ناخشنودی خداوند را احساس کردند و دچار اغتشاش و دمل‌ها شدند و مردند. بدین ترتیب آنان در عین خواری و ذلت تصمیم گرفتند تابوت عهد را از اشدود به جت شهر بزرگ دیگر منتقل کنند. به محض ورود تابوت عهد به شهر جت، اهالی جت نیز دچار دمل‌ها شدند.

۵:۱۰-۱۲) آنگاه تابوت عهد را به عَقْرَوْن منتقل کردند، ولی اهالی شهر که بسیار ترسیده بودند، و ترسشان نیز بی‌دلیل نبود چون از اخبار شهرهای اشدود و جت اطلاع داشتند. بنابراین از سران فلسطینی تمنا کردند که تابوت عهد را به اسرائیل باز گردانند.

۳) بازگشت تابوت عهد از اسارت (فصول ۶ و ۷)

۶:۱-۶) تابوت عهد مدت هفت ماه در دیار فلسطینیان باقی ماند و موجب ترس و وحشت و مرگ و دمل در میان آنان شده بود. بنابراین خواهان باز گردانیدن تابوت عهد به اسرائیل شدند - برگشتی به طریقه درست که مبدا دچار مجازات‌های بیشتری شوند. کاهنان کافر و فالگیران در این مورد شورا نمودند. در این جلسه پیشنهاد شد که تابوت را همراه با قربانی جرم که شامل پنج خراج (تومور=دمل) و پنج موش طلا بود، به اسرائیل باز گردانند. در میان آنان مرسوم بود که برای فرونشاندن خشم خدایان، جریمه‌ای مشمول بر تمثال بلائی که خدایانشان در میانشان افکنده بودند، به او بدهند. کاهنان بلاهائی را که یهوه بر مصر وارد کرده بود

به آنها یادآوری کردند و به آنها گفتند مانند مصریان و فرعون **سخت دل** نباشند، بلکه تلاش خود را به کار برند تا تابوت عهد را به مکان شایسته‌اش باز گردانند.

۶:۷-۱۲) کاهنان فلسطینی برای اطمینان از اینکه بلایائی که بر آنها نازل شده، مجازات یهوه و یا یک اتفاق است، چاره‌ای اندیشیدند. آنها **دو گاو شیر ده** را گرفته و به ارباهای که حامل تابوت عهد و تماثیل قربانی جرم بود بستند و گوساله‌های آنها را نیز به دنبالشان فرستادند و آنها را روانه کردند. در نیمه راه گوساله‌های آنان را بر گردانیدند، چونکه قاعدتاً می‌بایست گاوها به دنبال گوساله‌های خود بروند، ولی در اینجا یک مسئله غیرطبیعی اتفاق افتاد و گاوهای که به یوغ عادت نداشتند، به خوبی هم یوغ شده و مستقیم و بدون اینکه به چپ و راست منحرف شوند و یا راهنمایی داشته باشند به سوی **بیت شمس** در قلمرو یهودا روانه شدند!

۶:۱۳-۱۸) اهالی بیت شمس در هنگام ورود ارباهای حامل تابوت عهد در حال درویدن بودند. چه می‌دیدند؟! دو گاو بدون هیچ راهنمایی تابوت عهد را به اسرائیل می‌آوردند! آنها شادی عظیم نمودند. سپس ارباهای سوزانیدند و گاوها را به عنوان **قربانیهای سوختنی** برای خداوند گذرانیدند و تابوت عهد و صندوقچه قربانی جرم را در روی **سنگ بزرگی** قرار دادند.

داستان **گاوها و بیت شمس** حاوی يك تعليم روحاني است. مبشرین مسیحی خانه و خانواده خود را ترك می‌کنند و پیام خداوند را به هرکجا که خداوند آنها را هدایت می‌کند، می‌رسانند، نه به چپ می‌روند و نه به راست. بی‌ایمانان وقتی که حقایق درباره خداوند می‌آموزند، شادی می‌کنند. مبشرین آماده‌اند که یا خدمت کنند و یا قربانی شوند.

۶:۱۹-۲۱) اما **مردمان بیت شمس** حرمت و تقدس تابوت عهد را نادیده گرفته و درب آن را گشوده و آن را نگرستند. در نتیجه خدا **پنجاه هزار و هفتاد نفر** از آنها را هلاک کرد. بدین جهت اهالی از وجود تابوت عهد در میان خود هراسان شده و به اهالی **قریه یعاریم** پیغام فرستادند و از آنها تقاضا کردند که تابوت عهد را نزد خود ببرند (وجود پنجاه هزار نفر در بیت شمس شك برانگیز است، بسیاری از اساتید کتاب مقدس از جمله ژوزفوس، کیل و دلپچ (Josephus, Keil and Delitzsch)، معتقدند که مراد همان هفتاد نفر است، چونکه رقم ۵۰۰۰۰ در بسیاری از نسخه‌های عبری دیده نمی‌شود).

۷:۱-۶) تابوت عهد از بیت شمس به خانه **ابیناداب** در **قریه یعاریم** منتقل گردید و مدت بیست سال در آنجا ماند. سپس سموئیل به **تمامی خاندان اسرائیل** گفت که به **سوی خداوند** برگردند، تا خدا نیز آنها را از دست دشمنان فلسطینی‌شان رهائی بخشد. در نتیجه این سخنان مردم اسرائیل بت‌های خود را دور انداختند و همگی در **مصفا** دور سموئیل جمع شدند. در آنجا همگی **روزه** گرفته و در مقابل یهوه توبه کردند. ریختن آب بر روی زمین، علامتی بود برای توبه و بازگشت به سوی خدا.

۱۴:۷) وقتی که فلسطینیان شنیدند که بنی اسرائیل در **مصّفه** جمع شده‌اند با این تصور که قصد شورش دارند به آنها حمله بردند. عبرانیان که آمادگی جنگی نداشتند وحشت زده شدند و از سموئیل خواستند که از خدا برای آنها اعانت بطلبد. سموئیل يك پره شیرخواره را گرفت و آن را به عنوان **قربانی سوختنی** کامل نزد خداوند گذراند (رسمی متداول در میان لایوان. ر.ک اول تواریخ ۲۳:۲۶-۳۱)، و دعا کرد. خدا نیز دعای او را مستجاب کرد، و به طرز معجزه‌آسائی فلسطینیان را با **رعدي عظیم**، تارومار نمود، و اسرائیل پیروز گردید. سموئیل برای شکرگزاری از خداوند **سنگی** را در میان برپا داشت و آن را **ابن عزر** نامید (سنگ یاری دهنده). آیه سیزدهم فقط اشاره به يك پیروزی موقتی است. آنچنانکه از آخرین بخش آیه ۱۳ و ۱۶:۹ روشن شده است. اسرائیل به بخشی از سرزمین‌های تسخیر شده خود در این نبرد دست یافت و مدت‌ها در صلح و آرامش زندگی کرد.

۱۷:۱۵-۱۷) بعد از آن سموئیل يك داور سیار شد و در میان شهرهای اسرائیل سفر کرده و برطبق شریعت خداوند، داوری می‌نمود. او در **رامه** که مسکن پدری‌اش بود می‌زیست و در آنجا مذبحی ساخت. کتاب مقدس چیزی در مورد اینکه چرا سموئیل به مذبح خداوند در نوب باز نگشت، و یا چرا اجازه داد که تابوت عهد در خانه ابیناداب بماند، به ما نگفته است. ولی در آن روزهای پرهرج و مرج کارهایی انجام می‌شد که حتی خدا هرچند به اساس طرح اولیه‌اش نبود، اجازه می‌داد که انجام شوند.

فصل هفتم کتاب اول سموئیل آموزشی از بازآفرینی است. خدا نخست مردی را برانگیخت که مردم را به توبه و اعتراف و تطهیر فرا خواند. وساطت این دعوت خدا خون برّه بود (شکلی از برّه جلجتا)، و آنگاه پیروزی حاصل شد. و این مراحل است برای احیاء فردی و عمومی.

(و) در طلب پادشاه و انتخاب او (فصول ۸ و ۹)

۵:۱-۸) سموئیل کهنسال کوشید که دو پسرانش را به عنوان داوران جانشین خود بنماید. اما پسران سموئیل شریر بودند و **رشوه می‌گرفتند** و **داوری را منحرف** می‌کردند. سموئیل نیز مانند عیلي تلاشی برای باز گرداندن پسرانش از راه‌های بد نکرد، بنابراین خاندان او نیز طرد شد. **مشایخ اسرائیل یونیل و ابیا** پسران سموئیل را به عنوان داوران قبول نداشتند بلکه آنها مانند سایر اقوام خواهان پادشاهی برای اسرائیل بودند.

۱۸:۶-۸) البته نیّت خدا چنین بود که خودش پادشاه اسرائیل باشد. مردم خدا می‌بایست مقدس باشند نه مانند اقوام روی زمین. ولی آنها نمی‌خواستند که با سایر ملل تفاوت داشته باشند. آنها می‌خواستند با دنیا هماهنگ باشند. سموئیل از چنان تقاضائی محزون بود ولی خداوند به او گفت برطبق خواسته آنها عمل کنند. گذشته از آن، آنها سموئیل را **ترك نکرده** بودند، بلکه خداوند را ترك کرده بودند. سرانجام سموئیل ضمن موافقت با خواسته قوم و بیان سخنان خدا به قوم راجع به **رسم پادشاهی** که بر آنها حکومت می‌کند، به آنها

گوشزد نمود: هر پادشاهی که بر قوم پادشاهی کند، مانند پادشاه سایر اقوام دیگران را فقیر می‌کند تا خود غنی شود، پسران و دختران جوان را به خدمت نظامی و عمومی وا می‌دارد، و از آنها برای خود برده می‌سازد. واقعیت این بود که خدا شاخصه‌های يك پادشاه عادل و نیکو را در شریعت خود تعریف کرده بود (ر.ك تثنیه ۱۷:۱۴-۲۰) اما اراده کامل او بر این بود که خودش بر اسرائیل پادشاهی کند (۸:۷ و ۱۲:۱۲). شرایط يك پادشاه مورد نظر خدا در سفر تثنیه، بازدارنده شرارت‌هایی بودند که به دنبال منصب پادشاهی می‌آیند.

۸:۱۹-۲۲) وقتی که مردم علی‌رغم اخطار سموئیل در تقاضای خود اصرار ورزیدند، خداوند دوباره به سموئیل گفت بر طبق خواسته آنها، پادشاهی بر آنها می‌گمارد. سموئیل نبي سپس قوم را به خانه‌هایشان فرستاد تا به زودي پادشاهی برایشان تعیین نماید.

۹:۱-۱۴) اينك شاول پسر قيس بنيامينی وارد صحنه می‌شود. شاول و خادمش هنگام جستجو برای یافتن الاغ‌های گم شده پدرش، تصمیم می‌گیرند به دیدار مرد خدائي که در شهري نزدیک ساکن بود، بروند. آنها با هدیه کوچکی که تهیه کرده بودند وارد شهر می‌شوند و به دخترانی که برای آب کشیدن نزد چشمه آمده‌اند برخورد می‌کنند و از آنها نشانی مرد خدا را می‌پرسند. دختران به آنها می‌گویند که رائي (نبي) موردنظر آنان، هر روزه به شهر آمده و در مراسم ديني شرکت می‌کند، و اگر آنها عجله کنند می‌توانند او را ملاقات کنند. شاول جوان چه می‌دانست که سموئیل نبي هم منتظر اوست؟!

۹:۱۵-۲۱) يك روز قبل از آن خداوند به سموئیل وعده داده بود، مردی را که پادشاه اسرائیل خواهد شد، به او نشان خواهد داد. وقتی که سموئیل، شاول را دید، فهمید که همان پادشاه موردنظر خداست، ولي بلافاصله چیزی به او نگفت. نخست او را دعوت کرد که با هم غذا بخورند. مکان بلند (يعني بخشي از زمين که اختصاص به عبادت داشت) معمولاً مورد استفاده برای پرستش بت‌ها قرار می‌گرفت، ولي در اینجا از آن مکان برای پرستش يهوه استفاده می‌شد. سپس سموئیل به جوان بلندقد و خوش قیافه بنيامينی گفت که اخبار مهمی برای او دارد و ظاهراً بدون اینکه شاول چیزی به او گفته باشد به او می‌گوید که الاغ‌های پدرش پیدا شده‌اند و لزومی ندارد که نگران آنها باشد. چند رأس الاغ چه اهميتي داشتند؟ او به زودي داراي مقامي می‌شد که «آرزوي تمامی اسرائیل» بود. شاول سخنان سموئیل را نوعي تعارف تلقي کرد. قبیله بنيامين، کوچکترین قبیله در اسرائیل بود. جمعیت این قبیله در گذشته به خاطر شرارت‌هایشان به ۶۰۰ نفر تقلیل یافته بود (ر.ك داوران فصل ۲۰).

۹:۲۲-۲۷) در مهماني مفصلی که ترتیب داده شد، شاول را بر صدر مجلس نشاندند و با بهترین بخش گوشت گوسفند از او پذیرائی شد. عصر آن روز سموئیل گفتگویی طولانی با شاول انجام داد. روز بعد هنگامی که شاول قصد داشت شهر را ترک کند، سموئیل از او خواست تا بایستد تا کلام خدا را به او بگوید.

۲. سلطنت شاول تا مطرود شدنش (فصول ۱۰-۱۵)

الف) تدهین و تثبیت شاول (فصول ۱۰ و ۱۱)

۱۰:۱-۶) سموئیل به طور خصوصی طبق رسوم یهودی روغن بر سر شاول ریخت و او را مسح نمود. منصب کهنانت نیز با مسح کاهن به او تفویض می‌شد (لاویان ۸:۱۲)، و اینک اولین پادشاه اسرائیل نیز به همان روش مسح می‌شد و سپس جشنی عمومی برپا شد. سموئیل سه نشانه به عنوان تأیید خداوند از پادشاهی شاول به او ارائه داد:

۱) دو مرد او را در نزد قبر راحیل خواهند دید و به او خواهند گفت که الاغ‌های پدرش پیدا شده؛

۲) سه مرد او را در کنار بلوط تابور ملاقات خواهند کرد که به بیت‌ئیل می‌روند و به او دو قرص نان خواهند داد؛

۳) وقتی او به «جِبْعَة خدا» برسد، گروهی از انبیاء را خواهد دید و روح خداوند بر او مستولی خواهد شد و مانند آنان نبوت خواهد نمود.

۱۰:۷-۹) تمام این نشانه‌ها در آن روز تحقق یافتند. شاول می‌بایست به جلجال رفته و مدت هفت روز در انتظار سموئیل بماند تا بیاید و قربانی‌ها را بگذرانند. تمام نشانه‌های مندرج در آیات ۲ تا ۶، در همان روز واقع شده بود و وقایع جلجال بعداً اتفاق افتادند (۱۳:۷-۱۵).

از آیه نهم نباید چنین نتیجه گرفت که شاول کاملاً متحول شد. در واقع او آنچنانکه از زندگی بعد او پیداست و از اعمالی که نشان داد، شخصی جسمانی بود. او به عنوان حاکم مردم خدا و توسط روح خدا، حتی گرچه شخصاً خدا را نمی‌شناخت و طریق نجات را نمی‌دانست، مجهز شده بود. به کلامی دیگر او رسماً مرد خدا شده بود، حتی گرچه ما می‌گوئیم که او حاکم ایمان‌داری نبود.

۱۰:۱۰-۱۶) انبیاء افرادی تخصیص یافته و منور بودند و برای مردم تعجب‌آور بود که ببینند شاول در بین آنان نبوت می‌کند. این مورد مثلی را در میان مردم موجب شد که می‌گفتند «آیا شاول نیز از جمله انبیاء است؟» و این مثلی متداول شد که نشان دهنده تعجبی بود مبنی بر اینکه شاول به کاری مشغول شده که بسیار با شخصیت او منافات دارد. عموی شاول (نه پدرش، آنچه که انتظار ماست) راجع به سخنان او با سموئیل از او پرسید. شاول ماجرای ملاقات خود را با سموئیل به او گفت، اما اشاره‌ای به تدهین خصوصی‌اش به عنوان پادشاه اسرائیل نکرد.

۱۰:۱۷-۱۹) سموئیل قوم اسرائیل را در مصفّه گرد آورد تا با آنها راجع به پادشاه منصوب شده، صحبت کند. او قبل از اشاره به اصل موضوع بار دیگر به آنها یادآوری نمود که طلب پادشاه توسط آنان به مفهوم انکار خدائی است که آنها را از مصر بیرون آورده و به سرزمین موعود رسانید. وقتی که شاول به عنوان

پادشاه برگزیده شد، از ترس و یا شکسته نفسی خود را پنهان کرده بود. ماتیو هنری (Matthew Henry) چهار دلیل برای ترس احتمالی شاول ارائه داده است:

(۱) او می‌ترسید چون خود را می‌شناخت که شایسته چنان اعتماد بزرگی نیست.

(۲) چونکه پادشاه شدن او حسادت همسایگان را که نسبت به او بدبین بودند، برمی‌انگیخت.

(۳) چون با توجه به آنچه که سمونیل گفته بود، فهمید که مردم در تقاضای خود مبنی بر تعیین پادشاه مرتکب گناه شده‌اند، و خدا با ناخوشنودی با تقاضای آنها موافقت کرده بود؛

(۴) چونکه اوضاع قوم در آن زمان بسیار نابسامان بود؛ فلسطینیان قوی بودند، عمونیان تهدیدی برای اسرائیل محسوب می‌شوند، و او می‌باید تا آن اندازه شهامت داشته باشد که این طوفان را آرام کند.

۲۰:۲۷-۱۰) سپس سمونیل شاول را پیش آورد و او را به عنوان پادشاه به مردم معرفی کرد. از نظر فیزیک بدنی کسی برتر از شاول در میان قوم پیدا نمی‌شد. بعضی از مردان به او پیوستند و او را تا خانه‌اش در جبعه همراهی کردند، ولی همگان با صمیمیت سلطان جدید را نپذیرفتند. اما شاول آرامش خود را در مقابل این شورشیانی که او را **حقیر** می‌شمردند، حفظ کرد.

۱۱:۵-۱) **یابیش جلعاد** شهری در قسمت شرقی رود اردن و در محدوده‌ای قرار داشت که متعلق به خدا بود. وقتی ناحاش عمونی، همسایه جنوبی، شهر را محاصره کردند ساکنان شهر راجع به ترک محاصره از او سؤال کردند. اما **ناحاش عمونی** گفت در صورتی شما را امان می‌دهم و به اسرائیل باز می‌گردانم که **چشمان راست** شما را در آورم. تعجب‌آور اینجاست که عمونیان اجازه دادند تا **مشایخ جلعاد**، قاصدی فرستاده و تقاضای کمک کنند. شاید **ناحاش** آمادگی کافی برای اجرای مقاصدش نداشت، و یا مطمئن بود که کسی به کمک یابیش نمی‌آید. قاصدان از یابیش به جلعاد رفتند، جایی که هنوز شاول در آنجا به کشاورزی مشغول بود. این جریان مناسب‌ترین فرصت را برای او به وجود آورد که بتواند خود را به عنوان پادشاه تازه اسرائیل به مردم نشان دهد!

۱۱:۶-۱۱) شاول وقتی از ماجرا آگاه شد، خشمگین شده و به قوم فرمان داد که مسلح شوند. آنگاه **ترس خداوند به قوم افتاد**. مردان جنگی اسرائیل و یهودا شامل ۳۳۰/۰۰۰ نفر در **بازق** جمع شدند و شبانه به سوی یابیش رفتند، و در آنجا **عمونیان** را کاملاً شکست دادند.

۱۲:۱۵-۱۱) قوم اسرائیل که سرمست پیروزی بودند می‌خواستند کسانی را که شاول را از ابتدا به عنوان پادشاه نپذیرفته بودند، بکشند. ولی شاول با خردمندی آنها را آرام کرد. همین که خدا به آنها پیروزی داده بود، برایشان کافی بود. سمونیل بار دیگر مردم را در **جلجال** گرد آورد و این بار تمامی قوم با شاول به عنوان پادشاه خود بیعت کردند و هیچ کس دیگر با او مخالفت نکرد. **جلجال**، نمادی از احیاء روحانی است (یوشع ۹:۵).

ب) سموئیل قوم را سرزنش و محکوم می‌کند (فصل ۱۲)

۱۲:۱-۱۳) بعد از جشن تعیین پادشاه جدید اسرائیل در جلجال، سموئیل با قوم اسرائیل صحبت کرد و نخست به آنها صداقت خود را در منصب داوری یادآوری نمود و از آنها خواست اگر کسی ادعائی در صداقت او دارد، اعلام نماید. ولی هیچ کس نتوانست او را به بی‌انصافی متهم کند. اما در رابطه با پادشاه اسرائیل، آنها با خواستن پادشاهی برای اسرائیل در واقع نقش او را به عنوان داور و حاکمیت و سلطه خداوند را انکار کرده بودند. خداوند در گذشته نسبت به آنها فیاض بود و هرگاه نیازمند نجات بودند، نجات دهنده‌ای برایشان برمی‌انگیخت. «بدان» در آیه ۱۱ احتمالاً اشاره به باراق (ترجمه NKJV و LXX و سوریائی) می‌باشد. سموئیل خود را در سلسله رهاندگانی که بعد از موسی آمده بودند، قرار داد. ولی اسرائیل رحمت‌های گذشته خدا را پاس نداشت و خواهان حکومت پادشاه بر قوم شدند. کار خدا از طریق داوران برایشان کافی نبود، بنابراین خدا، شاول را به عنوان پادشاه آنها، برانگیخت.

۱۲:۱۴-۱۸) بنی اسرائیل با درخواست پادشاه مرتکب گناه بزرگی شده بودند. ولی با این وجود اگر خدا را اطاعت می‌کردند، خدا آنها را متبارک می‌ساخت و اگر اطاعت نمی‌کردند، خشم خدا را تجربه می‌کردند. سموئیل برای نشان دادن شمه‌ای از خشم خدا دعا کرده و از خدا تقاضای رعد و برقی عظیم نمود، و این نشانه‌ای روشن بود، چرا که وقوع رعد و برق در زمان درویدن گندم امری غیرمعمول بود.

۱۲:۱۹-۲۵) خدا به دعای سموئیل پاسخ داده و رعد و برق و باران عظیمی فرستاد، بنابراین قوم بسیار ترسیدند و به سموئیل التماس کردند که برایشان نزد خدا دعا کند. دعای قبلی سموئیل برایشان خشم خدا را به ارمغان آورده بود، ولی اینکس آنها طالب رحمت خدا بودند. بدین جهت سموئیل بار دیگر از مردم خواست خداوند را متابعت کنند، تا مشمول تنبیه خدا نگردند. سموئیل به نوبه خود نمی‌توانست برای قوم دعا نکند، و اگر از دعا کردن باز می‌ایستاد، مرتکب گناه می‌شد. این اظهارات مهم نشان می‌دهد که دعا نکردن يك گناه است، نه صرفاً يك بی‌احتیاطی.

ج) تمرد شاول و مطرود شدنش (فصول ۱۳-۱۵)

۱) قربانی گناه آلود شاول (فصل ۱۳)

۱:۱۳) در رابطه با آیه اول وقتی که آن را در ترجمه‌های مختلف می‌خوانیم، متوجه مشکلی بدیهی می‌شویم. ترجمه KJV و NKJV می‌گوید «شاول يك سال سلطنت کرد و چون دو سال بر اسرائیل سلطنت نموده بود...» ترجمه ERV می‌گوید: «شاول سي ساله بود که پادشاه شد... و مدت دو سال بر اسرائیل سلطنت کرد.» ترجمه RSV چنین می‌گوید: «شاول... ساله بود وقتی که پادشاه اسرائیل شد و او مدت دو سال بر اسرائیل سلطنت کرد.» ترجمه NASB می‌گوید: «شاول چهل ساله بود وقتی که پادشاه اسرائیل شد و مدت سي و دو سال بر اسرائیل سلطنت کرد.» در بعضی از نسخه‌های سپتورجنت، به سادگی این آیه مشکل

آفرین حذف شده است! بهترین توضیح برای این اغتشاش این است که بگوئیم بعضی از حروف از ترجمه عبری عهد عتیق در قرن‌های بعد به دلیل بی‌احتیاطی نسخه‌برداران از قلم افتاده‌اند. آنچه که مسلم است این است که وقتی شاول به قدرت رسید مردی میانسال بوده است، چونکه پسرش یوناتان به آن اندازه بزرگ بوده است که به جنگ برود.

۱۳:۲-۵) شاول يك ارتش سه هزار نفري تشكيل داد. یوناتان با هزار نفر از آن سربازان، در جبهه واقع در شمال اورشلیم به قراولان فلسطینی حمله کرده و آنها را شکست داد. این شکست فلسطینیان را برآن داشت که ارتش بزرگی از مردان جنگ آزموده تشکیل دهند. (بعضی از ترجمه‌ها با تاسی به ترجمه آرامی و بعضی از نسخ سپتوورجنت، تعداد ارابه‌های جنگی مندرج در آیه پنجم را، سه هزار نوشته‌اند، و این رقم متناسب‌تر است با شش هزار سوار).

۱۳:۶-۹) عكس‌العمل عبرانیان نسبت به این اخبار، بسیار یزدلانه بود، حتی عده‌ای به اردن گریختند. اسرائیلیان که مدت‌ها درگیر اسارت و بندگی بودند، اینک از اینکه دوباره آرامششان و آزادیشان به خطر بیفتد، و دوباره اسیر فلسطینیان شوند، بسیار هراسان بودند. هنگامی که شاول در جلجال منتظر سموئیل بود (ر.ک ۱۰:۸)، مردان بیشتری جبهه را ترک می‌کردند. روز هفتم هم فرا رسید ولی سموئیل نیامد. شاول با ارتشی که بسیاری از آن گریخته بودند و با جنگی قریب‌الوقوع که در انتظارش بود، خودش با شتاب و با وجودی که اجازه این کار را نداشت و از قبیله لاویان نبود، قربانی سوختن گذرانید. حتی غیبت سموئیل شاول را مجاز نمی‌کرد که در منصب کهنانت دخالت کند.

۱۳:۱۰-۱۴) وقتی که سموئیل بلافاصله پس از این واقعه باز گشت، متوجه شد که شاول چه کاری انجام داده است - عذری که ظاهراً موجه به نظر می‌رسید - این حقیقت را که شاول از حکم خدا تمرد کرده بود، عوض نکرد. به خاطر این عمل او سلطنت خود را از دست می‌داد. خداوند فردي موافق دل خویش را برای سلطنت به قوم اسرائیل یافته بود. این اولین گناه از چندین گناه بود که شاول در زندگیش مرتکب شد که منتهی به از دست دادن تخت سلطنتش در اسرائیل شد. سایر گناهان او عبارت بودند از: نذر بی‌جایش (فصل ۱۴)، نکشتن آجاج و گرفتن غنیمت جنگی در نبرد با عمالیق (فصل ۱۵)، کشتن اخیمک و هشتاد و چهار کاهن (فصل ۲۲) قصد جان داود برای دومین بار (فصول ۱۸-۲۶) و مشورت با جن‌گیران و جادوگران در عین دور (فصل ۲۸).

۱۳:۱۵-۲۳) شاول با ششصد نفر از همراهانش در جبهه به یوناتان پیوست. اما فلسطینیان که در فاصله کمی در مخماس اردو زده بودند، تاراج کنندگان را به شمال و شرق و غرب فرستادند و اسرائیلیان قادر به جلوگیری از آنان نبودند. فلسطینیان آنچنان کنترل اوضاع را به دست گرفتند که تمامی آهنگران از اسرائیل بیرون رفتند، چونکه فلسطینیان به آنها اجازه نمی‌دادند کار کنند، مبادا که شمشیر برای سربازان بسازند. بدین

جهت عبرانیان برای تیز کردن ابزار کشاورزی خود به فلسطینیان مراجعه می‌کردند. تنها تعداد اندکی از سپاه اسرائیل شمشیر داشتند. اوضاع اسرائیل واقعاً وخیم بود.

۲) نذر بیجای شاول (فصل ۱۴)

۱۴:۱-۱۵) یوناتان وقتی متوجه شد که پدرش کاری نمی‌کند، به سلاح‌دار خود گفت که پنهان از چشم شاول به فلسطینیان حمله کنیم. عمل یوناتان یک نذر بیهوده یا خودکشی احمقانه‌ای نبود، چونکه چشم یوناتان به خدا بود که پیروزی عظیمی را برایش مهیا خواهد کرد. مهم نبود که آنها فقط دو نفر بودند، مهم اعتماد یوناتان بود مبنی بر اینکه «خداوند را از رهانیدن با کثیر یا با قلیل، مانعی نیست.» ایمان یوناتان پاداش داده شد. خدا به یوناتان نشان داد که وقتی فلسطینیان به این تصور که آنها فراری هستند، به نزد خود دعوتشان می‌کنند، موفق خواهد شد. آنگاه به محض اینکه فلسطینیان به یوناتان و همراهش گفتند «نزد ما برآئید»، یوناتان دعوتشان را پذیرفت و به محض اینکه وارد ساخلوی دشمن شد، یوناتان از پیش و سلاح‌دار او بیست نفر را از پس کشت. به محض اینکه زنده‌ها از صحنه گریختند خدا زلزله‌ای فرستاد که موجب اغتشاش عظیم در اردوی فلسطینیان شد. نتیجه ایمان توسط یوناتان (آیه ۶) و سلاح‌دارش (آیه ۷) مسجل شد، و آن عمل متقابل خدا با فلسطینیان بود. چه بد شد که حماقت شاول ثمرات پیروزی را کاهش داد.

۱۴:۱۶-۲۳) دیده‌بانان شاول متوجه اغتشاش شده و شاول را آگاه کردند. شاول ارتش خود را سان دید و متوجه شد که یوناتان و سلاح‌دارش غایب هستند. شاول فوراً به اخیای کاهن گفت که تابوت خدا را بیاورد تا راجع به جنگ با خدا مشورت کند (ترجمه NKJV مثل ترجمه سپتور جنت به جای تابوت به ایفود اشاره کرده است. تابوت احتمالاً هنوز در قریه یعاریم بوده است). اما هنگامی که با کاهن صحبت می‌کرد، متوجه شد که همه و اغتشاش در میان سپاه دشمن بیشتر شده است و به کاهن گفت: «دست خود را نگاه دار» - یعنی دیگر مشورت با خدا کافی است (آیه ۱۹). سپس نیروهای خود را صف‌آرایی نمود و آنها را متقاعد نمود که برای فهمیدن پیروزی در این نبرد نیازی به هدایت خدا ندارد. دیگران هم متوجه شده بودند که خدا برای اسرائیل می‌جنگد. عبرانیانی هم که به بردگی فلسطینیان در آمده بودند و کافر شده بودند روی از اربابان خود برگردانیدند و حتی کسانی که در کوه‌های افرایم از ترس پنهان شده بودند، جرأت پیدا کردند و به جنگ پیوستند. وقتی که پیروزی نزدیک است همه کس دوست دارد بجنگد ولی کیست چون یوناتان که نخست وارد میدان جنگ شود؟

۱۴:۲۴-۳۰) شاول با اطمینان از موفقیت سریع نذری نابجا کرد و آن اینکه سربازانش را سوگند داد که تا شام که جنگ تمام می‌شود کسی لب به غذا نزند و گفت ملعون باد کسی که لب به غذا بزند. بدین ترتیب گرسنگی موجب خستگی سپاهیان شد و بهرموری آنها کاسته شد. یوناتان بی‌خبر از فتوای پدر برای تجدید قوا مقداری عسل خورد. اما وقتی موضوع نذر پدرش را به او گفتند، او اعتراض کرد که چنین فتوایی، پیروزی اسرائیل را به تأخیر می‌اندازد.

۱۴: ۳۱-۴۲) فتوای شاول نه تنها پسرش را عصبانی کرد، بلکه سپاهیان را در معرض خطر قرار داد. وقتی که جنگ تمام شد و اسرائیلیان پیروز شدند بر **غانام حمله بردند** و دام‌ها را کشتند و بدون آنکه خون دام‌ها را بگیرند، آنها را خوردند. و این عصبانی بود علیه شریعت خدا در لایوان ۱۷: ۱۰-۱۴ و تثئیه ۱۲: ۲۳-۲۵. وقتی شاول از این موضوع آگاه شد، آنها را سرزنش کرد و **سنگی** برپا داشت تا حیوانات را بیاورند و روی آن سنگ به طریقه درست بکشند و از گوشت آنها استفاده کنند، آنگاه در آن مکان برای اولین بار **مذبحی** ساخت. سپس شاول تصمیم گرفت مانند پسرش یوناتان، شبانه به سپاه فلسطین حمله کند. برای این کار نخست کاهن را طلبیده و طالب مشورت با خدا شد. ولی خدا او را **جواب نداد**. این مسئله موجب شد که شاول به این فکر بیافتد که در اردو گناه وجود دارد، [و این گناه یا از ناحیه اوست و یا از ناحیه یوناتان] و آنچنانکه رسم آن دوران بود، در این گونه موارد قرعه می‌انداختند، این بار نیز قرعه انداختند و قرعه به نام یوناتان افتاد و شاول در عین شکفتی پی برد که گناه از ناحیه پسرش یوناتان است.

۱۴: ۴۳-۴۶) شاول از پسرش یوناتان جریان را پرسید، وقتی که یوناتان به او گفت عسل خورده است، عصبانی شده و فرمان داد که او را بکشند. اما قوم مانع این کار شدند و پیروزی یوناتان را به پدرش گوشزد نمودند و گفتند آیا یوناتان بدون اینکه خدا با او باشد، می‌توانست به چنین پیروزی دست یابد؟ چگونه خدا می‌توانست از یوناتان به خاطر نقض فرمان شاول ناخشنود باشد؛ در حالی که او را در نبرد پیروز گردانیده است؟ خیر، یوناتان نباید بمیرد. بدین ترتیب قهرمان ما از مرگ رهایی یافت. هنگامی که شاول به چنین اقدامات نابخردانه مشغول بود، فلسطینیان فرار کردند و برای دومین بار نابخردی شاول موجب شد که پیروزی او ناتمام بماند.

۱۴: ۴۷-۵۲) آیات ۴۷ و ۴۸ خلاصه بعضی از پیروزی‌های شاول است. سه آیه بعد جزئیاتی مربوط به اقوام اوست. آیه آخر تحقق پیشگویی سموئیل است مبنی بر اینکه پادشاه پسران شجاع را به خدمت نظامی و می‌دارد (اول سموئیل ۸: ۱۱).

۳) اطاعت نابسندۀ شاول (فصل ۱۵)

۱۵: ۱-۳) شاول با شتاب در سرآشوب سقوط می‌افتاد. مهم نبود که چه اقداماتی انجام داده است، آنچه که مهم بود قصد او اطاعت کامل خدا بود. در این فصل خدا به او فرمان می‌دهد که همه عمالیقیان - که با بی‌رحمی تمام عبرانیان بی‌دفاع را در هنگام تلاش برای فرار از مصر، در راه کنعان، تارومار کرده بودند (تثئیه ۲۵: ۱۷-۱۹) نابود کند. حکم کاملاً روشن بود: هر موجود جاندار که نفس می‌کشد، باید کشته می‌شد. خدا سال‌های سال مردم عمالیق را تحمل کرده بود، اما کلامش در مورد آنان عوض نشد (خروج ۱۷: ۱۴-۱۶ و اعداد ۲۴: ۲۰). قوم عمالیق به خاطر گناهانشان محکوم به فانی ابدی بودند.

۱۵: ۴-۱۲) شاول ارتشی فراهم ساخت و به قسمت جنوبی **عمالیق** تاخت و قبل از اینکه به عمالیق حمله کند، **قینیان** را که در بین عمالقه بودند آگاه ساخت که از میان عمالقه دور شوند، چونکه این قوم مدیانی

چادر نشین، نسبت به اسرائیل در حین فرارشان از مصر، احسان کرده بودند. این عمل نشان داد که شاول صرفاً در صدد کشت و کشتار نیست، بلکه می‌خواست انتقام خدا را از مردم شریبستاند. او عمالیک را به کلی درهم کوبید و هر جانداری را بجز پادشاه عمالیک و بهترین غنائم، از دم شمشیر گذرانید و نابود کرد (بقیه قوم عمالیک احتمالاً در مکان دیگری بوده‌اند و زنده مانده‌اند - رجوع کنید به همین کتاب ۱:۳۰-۶ و کتاب دوم سموئیل ۸:۱۲ اول تواریخ ۴:۴۳). خداوند سموئیل را از تمرد شاول آگاه ساخت. این حکم موجب شد که سموئیل بسیار ناراحت شده و دست به دعا بردارد. او سراسر شب را از خدا مشورت طلبید و فردای آن روز وظیفه‌ای که بر عهده داشت مشخص شد.

۱۵:۱۳-۳۵) شاول در برگشت به جلجال ستون یادبودی به یاد پیروزی‌اش نصب نمود. ولی سموئیل شاول را پیروز ندانست و به خاطر اینکه از دستور خدا سرپیچی کرده است، اعتراض نمود. شاول همیشه برای عذرخواهی بهانه‌ای در چننه داشت، ولی سروصدای حیوانات غنیمت گرفته شده به گوش سموئیل رسید و رسوایش نمود. شاول بارها فرامین خداوند را به طریقه خودش تعریف کرده بود، و آنچه را که انجام می‌داد بیشتر مورد نظر خودش بود تا نظر خدا. او نمایی از توبه به اجرا گذاشته و به سموئیل التماس نمود که او را ترک نکند. او دامن قبای سموئیل را وقتی که می‌خواست ترکش کند چسبید تا بدانجا که پاره شد. و این خود نیز نشانه‌ای بود که پادشاهی از شاول پاره شده و به کس دیگری تفویض شده است.

ولی سرانجام شاول، سموئیل را راضی کرد که ترکش نکند و در کنار او به عبادت و ستایش خداوند یهوه پرداخت. آنگاه سموئیل اجاج پادشاه عمالقه را فرا خواند و اجاج که می‌پنداشت جان سالم به در برده است، با احتیاط نزد سموئیل آمد و با خود می‌گفت که «به درستی که تلخی موت گذشته است» (آیه ۳۲). اما سموئیل اجاج را با شمشیر پاره پاره کرد. داور پیر در بقیه طول عمر خود اندوه حضور شاول را با خود حمل کرد. خدا نیز از یک نظر از اینکه شاول را بر اسرائیل پادشاه ساخته بود، پشیمان شد.

ما باید همیشه آیه ۲۲ را به خاطر داشته باشیم. این آیه یک شعار کلاسیک در کلام خداست: اول و آخر و همیشه، ایمان. این کلمه عبوری است برای کسانی که خداوند را خدمت و خشنود می‌سازند. اردومن (Erdmann)، در تفسیر آیات فوق می‌گوید:

بر طبق آیات فوق، اطاعت بهتر از قربانی است، جدا از اینکه چه چیزی خوشایند خداست، تنها دل و فکر مطیع مورد نظر خداست. هر قربانی دیگر جدا از اطاعت عمل شایسته‌ای نیست و ارزش روحانی ندارد. بدین ترتیب تنها تمرد است که موجب سرکشی و اتکاء فردی می‌شود و خوداتکائی به منزله هم‌نوایی با شرارت جادوگران است که یک عمل ضدخدائی از ناحیه قدرت شیاطین است و بت‌پرستی تلقی می‌شود.

چنین به نظر می‌رسد که آیات ۲۹ و ۳۵ یکدیگر را نقض کرده باشند. آیه ۲۹ می‌گوید که خدا اراده خود را عوض نمی‌کند و پشیمان نمی‌شود، در حالی که آیه ۳۵ می‌گوید که خداوند از پادشاه نمودن شاول پشیمان شد.

آیه ۲۹ خدا را در ذات اصلیش تعریف می‌کند. خدا در هستی و ذات خود تغییرناپذیر است و نمی‌تواند تغییر کند. خدا در ذات و هستی خود پابرجاست. اما آیه ۳۵ می‌گوید که تغییر رفتار شاول، موجب تغییر رفتار و نقشه خدا نسبت به او شده است. خدا در هماهنگی کامل با ویژگی‌های هستی ناب خود، می‌بایست فلسطینیان را برکت دهد و متمدنان را مجازات کند.

۳. زندگی داود تا زمان مرگ شاول (فصول ۱۶-۳۰)

(الف) مسح شدن داود توسط سموئیل (۱۶:۱-۱۳)

۱۶:۱-۳) سموئیل هنوز هم در ماتم ترمرد ورزیدن شاول بود که خداوند صراحتاً به او گفت که شاول را رها کند، چون رد شده است. خدا مرد دیگری را برای سلطنت بر مردمش انتخاب کرده بود. سموئیل مأمور شد که به بیت‌لحم برود و یکی از پسران یسّا را برای پادشاهی مسح نماید. پنهان کاری انجام شده در این عمل، یعنی دور از چشم شاول دست بدین کار زدن، نوعی فریب تلقی نمی‌شود. خدا به سموئیل نگفته بود که در مورد نیاتش در بیت‌لحم دروغ بگوید. سموئیل در واقع به شاول دروغ نگفته بود، چونکه در بیت‌لحم قربانی گذرانید. ولی مسح پادشاه تازه یک امر مخفی بود، که سال‌های سال، افشاء نشد.

۱۶:۴-۱۳) وقتی که سموئیل وارد بیت لحم شد، مشایخ شهر لوزان شدند. سپس سموئیل یسّا و پسرانش را به جشن قربانی دعوت کرد و یکایک پسران یسّا را به دقت برانداز نمود تا ببیند کدام یک شایستگی پادشاهی بر اسرائیل را دارند. ولی هیچ یک از آن پسران موردنظر و منتخب خدا نبودند. تجربه سموئیل با شاول باید درسی به او می‌داد مبنی بر اینکه از نظر خدا ظاهر انسان مهم‌تر از باطن انسان نیست (۱۳:۱۴). **خداوند به دل می‌نگرد** (آیه ۷). اصول آیه هفتم همیشه مصداق پیدا کرده است: مردم دیگران را نگاه کرده و با توجه به لباس و پوشش خارجی، آنها را قضاوت می‌کنند. امروز نیز رسانه‌های عمومی اعم از تبلیغات، تلویزیون، و نشریات، با استفاده از چهره‌های مسحورکننده و شیک این دیدگاه غلط را رواج می‌دهند و چنان می‌نمایند که مردم عادی آنچنانکه باید و شاید، چشمان زیبا طلب انسان را قانع نمی‌کنند. شاول مردی بلنداندام، سیه چرده و زیبا بود. داود نیز **خوش‌منظر** بود (آیه ۱۲)، ولی برای چنان منصب مهمی، بسیار جوان بود. متأسفانه کلیسا، مخصوصاً کلیسای تلویزیونی تأکیدش بر امور روحانی نیست، بلکه بر زرق و برق ظاهری است.

چونکه داود در میان پسران یسّا نبود، او را نیز به جشن قربانی آوردند. داود از نظر پدرش آنقدر مهم نبود و تصور می‌کرد که سموئیل نبی نیز او را نمی‌پسندد. ولی خداوند این پسرک چوپان را پسندید و سموئیل نیز کلام خدا را اطاعت نمود و فوراً او را در همان نقطه مسح نمود و از همان لحظه روح **خداوند بر داود مستولی شد** و شاول را ترک کرد. شاول سال‌ها قبل از داود پادشاه اسرائیل بود ولی از آن روز به بعد، سلطنت برای داود استوار گردید.

ب) داود در خدمت شاول (۱۶: ۱۴-۲۳)

در این زمان شاول به خاطر روح شریری که در او بود، دچار نوعی اختلال روانی شد. عبارت «روح بد از جانب خداوند» در واقع بدین معنی است که خدا آنچه را که مجاز می‌دارد، می‌گوید بشود. دکتر رندل شورت (Dr. Rendle Short) مشکل شاول پادشاه را چنین تجزیه و تحلیل کرده است:

شاول پادشاه دچار یک نوع جنون شیدانی شده بود. اوج این جنون عبارت است از افسردگی حاد با بروز گاه‌گاه حس آدم‌کشی بدون هیچ دلیل و این او‌هامی است مبنی بر اینکه مردم همیشه توطئه می‌کنند تا بیمار را بکشند.

بندگان شاول به او پیشنهاد کردند تا یک نفر نوازنده را به خدمت بگیرد تا او را آرام کند و شخصی به نام داود را به شاه پیشنهاد کردند و شاول نیز به دنبال او فرستاد. آیه ۱۸ نشان می‌دهد که داود از پیش و حتی قبل از اینکه با جولیات روبرو شود، شهرتی داشته است. اینک چنین به نظر می‌رسد که این نوازنده پادشاه را از آن حالت افسردگی‌اش، آرام کرده است. شاول نیز داود را دوست می‌داشت، بدین جهت او را **سلاحدار** شخصی خود نمود.

ج) شکست جولیات (فصل ۱۷)

۱۷: ۱-۱۱) **فلسطینیان لشکر خود را برای جنگ در نزدیکی درّه ایلا، در جنوب غربی اورشلیم و نزدیک جت جمع کردند.** شاول و سپاهیان نیز در نزدیکی آنان در طرف دیگر درّه ایلا صف‌آرایی کردند. مرد مبارزی از سپاه فلسطینیان به نام **جولیات**، هر روز از اردوی فلسطینیان بیرون آمده و در مقابل **افواج اسرائیل** رجزخوانی می‌کرد و مبارز می‌طلبید. این جریان چند روز ادامه یافت و هیچ کس از سپاه اسرائیل داوطلب مبارزه با او نشد. قد این مرد در حدود نه پا و نه اینچ بود و لباس رزمی که پوشیده بود ۱۷۵ پاوند وزن داشت. تنها **سرنیزه** آهنیش پانزده پاوند وزن داشت. حمل این سلاح سنگین برای جولیات دشوار نبود، چونکه خودش در حدود ۶۰۰ الی ۷۵۰ پاوند، وزن داشت. این مشخصات به او قدرت بیشتری از انسان‌های معمولی بخشیده بود.

۱۷: ۱۲-۳۰) یک روز وقتی که داود برای آوردن غذا برای سه برادر بزرگترش که در جبهه جنگ بودند، به جبهه رفت، سروصدای این مرد غول‌آسا را شنید و ترس را در سیمای سربازان عبری مشاهده کرد و به نزدیکان خود گفت: «به شخصی که این جانور خودپسند فلسطینی را بکشد، چه خواهند داد؟» **الیاب برادر بزرگ داود** چون این را شنید، او را سرزنش کرد تا به نحوی به بزدلی خود سرپوش بگذارد، ولی داود در ارزیابی جایزه‌ای که منتظر کسی بود که این فلسطینی را بکشد، اصرار داشت.

۱۷: ۳۱-۴۰) شاول شنید که مرد جوانی به جبهه آمده که می‌خواهد برای اسرائیل بجنگد، و بدین ترتیب داود را به حضور پذیرفت. وقتی شاول داود را دید، بدون شک در مورد توانائی این جوان به شک افتاد. ولی داود از قدرت عمل خدا در خودش، آنگاه که گله خود را در مقابل شیر و خرس محافظت می‌کرد، آگاه بود.

قدرت خدا در خلوت او ثابت شده بود و اینک می‌توانست در ملاء عام متکی به آن قدرت باشد. شاول با دیدن جسارت و عزم او، لباس رزم شخصی خود را به داود داد تا بپوشد، اما داود آن را نپذیرفت، چونکه دست و پاگیر بود. داود دست خالی و تنها با یک چوب دستی و پنج قلوه سنگ صاف و فلاخن و با توکل به خدای زنده عازم نبرد با جولیات شد.

۱۷: ۴۱-۵۴) وقتی که جولیات، داود را که احتمالاً در آن زمان بیست ساله بود، دید، فکر کرد که اسرائیلیان با فرستادن یک پسرک به مقابل او به او اهانت کرده‌اند، آنگاه به فحاشی به داود پرداخت، اما داود هراسی به دل راه نداد. او با ایمان کامل دانسته بود که خداوند او را پیروز می‌گرداند. به محض اینکه جولیات به سوی داود حمله برد، داود سنگی در فلاخن خود نهاده و آن را رها کرد و سنگ به پیشانی جولیات اصابت کرد و جولیات به زمین افتاد. سپس داود شمشیر جولیات را برداشته و او را کشت و سرش را از تن جدا کرد. وقتی که فلسطینیان چنین دیدند، از میدان جنگ گریختند، و اسرائیلیان به تعاقب آنها پرداختند.

۱۷: ۵۵-۵۸) در این آیات مشکلی دیده می‌شود: عجیب است که شاول داود را که قبلاً سلاح‌دار مخصوص خود نموده بود، نمی‌شناسد (۱۶: ۲۱). به هر حال این نکته باید مورد توجه قرار گیرد که این آیات صراحتاً نمی‌گویند که شاول پهلوان جوان را نشناخته است، بلکه می‌پرسد «او پسر کیست؟» ویلیامز (Williams) آیات فوق را چنین تفسیر می‌کند:

شاول قول داده بود که پیروز این نبرد را از دادن مالیات معاف می‌کند و دختر خود را با جهیزی کامل به او می‌دهد، بنابراین طبیعتاً از ابنیر سردار لشکرش از نسب داود و شغل و موقعیت اجتماعی او سوال می‌کند.

این تفسیر با این حقیقت که بعداً داود خود را شایسته پادشاهی و دامادی شاول نمی‌داند، سازگارتر است (۱۸: ۱۸). میکائیل گریفیتس (Michael Griffiths) تفسیر بهتری دارد:

این کارهایی که یوناتان (فصل ۱۴) و داود به سهم خود انجام دادند، پیروزی بزرگی نصیب اسرائیلیان نمود. لازم است که ما نیز در جایگاه خود بچنگیم. اما نمی‌توانیم امیدوار باشیم که بر تمام نیروی دشمن غالب می‌آئیم، و چنین هم نخواهد شد. این وظیفه عیسی مسیح است که در پیشاپیش ما حرکت کند. ما دعوت شده‌ایم که شجاع باشیم و در جایگاهی که قرار دادیم ابتکار به خرج دهیم. خدا نیز در نتیجه کاری که ما انجام می‌دهیم از بقیه محافظت خواهد کرد و جنگ از پشت جبهه به جلو جبهه گسترش خواهد یافت.

د) ازدواج داود با میکال (فصل ۱۸)

۱۸: ۱-۵) در بین یوناتان و داود رفاقت عمیقی به وجود آمد. یوناتان وارث ذیحق تاج و تخت پدرش بود، ولی با دادن رای خود به داود، نشان داد که حاضر است از حق خود بگذرد و حق خود را به داود تفویض کند.

۱۸: ۶-۱۶) داود به فتوحات پیاپی خود دست یافت، شاول بسیار نسبت به او حسادت کرد. وقتی که شاول سرود زنان را که بیانگر عظمت فتوحات داود نسبت به خودش بود شنید، از شدت عصبانیت صورتش کبود

شد. خدا گاهی اوقات شرارت را برای مجازات شرارت به کار می‌برد، بدین جهت اجازه داد که روح بد بر شاول بیاید (آیه ۱۰). پادشاه دو بار شخصاً سعی کرد داود را بکشد، ولی هر دو بار داود از خطر جست. سپس شاول، داود را سردار لشکر هزاره خود نمود، به این امید که او در جنگ با فلسطینیان کشته شود. اما خداوند با داود بود و منش او توجه اسرائیل را به او جلب کرده بود.

۱۸: ۱۷-۳۰) پادشاه وعده داده بود دخترش را به کسی می‌هد که جولیات را بکشد، بنابراین شاول میرب دختر بزرگ خود را به داود پیشنهاد کرد. از یک سو شاول بر این امید بود که داود در جنگ با فلسطینیان کشته شود، و از سوئی داود ناشایستگی خود را از داماد شاه بودن اعلام نمود. در این میان میرب را به مرد دیگری دادند که احتمالاً چنین اقدامی به جهت حقیر نمودن داود صورت گرفت. اما دختر جوان‌تر شاول به نام میکال داود را دوست داشت و شاول موافقت کرد که او را به داود بدهد، و به جای کابین عروسی به او پیشنهاد داد که یکصد قفله فلسطینیان را برای او بیاورد. بار دیگر شاول کوشید که داود را به دست فلسطینیان بکشد، ولی کشتن داود به این سادگی نبود. او به جنگ رفت و مهریه عجیب و غریب عروس را به جای یکصد قفله از فلسطینیان با دویست قفله پرداخت و میکال را به زنی گرفت. همچنان که فتوحات داود فزونی می‌یافت، کاملاً مشخص بود که خداوند با داود بود و بدین ترتیب نفرت و ترس شاول از داود قوی‌تر می‌گشت.

(و) فرار داود از حضور شاول (فصول ۱۹-۲۶)

(۱) وفاداری یوناتان (فصول ۱۹ و ۲۰)

۱۹: ۱-۷) وقتی که یوناتان پی برد که پدرش قصد کشتن داود را دارد، به داود گفت خود را مخفی کند تا او با پدرش صحبت کرده و او را از کشتن داود منصرف کند. سپس یوناتان با پدرش صحبت کرد و شجاعت و وفاداری و موفقیت‌های داود را در جنگ با دشمنان به او یادآوری نمود و به او گفت شایسته نیست داود با چنین خصوصیتی کشته شود. شاول با شنیدن اظهارات یوناتان موقتاً آرام شد و از کشتن داود چشم پوشید و موقعیت داود مجدداً در بارگاه شاول تثبیت شد.

۱۹: ۸-۱۰) اما وقتی دوباره جنگ شروع شد و داود با فتوحات جدید مفتخر شد، حسادت شاول نسبت به او شدیدتر شد. بار دیگر روح بد از جانب خداوند در هنگامی که داود مشغول نواختن بود بر شاول قرار گرفت و مزراق (نیزه) خود را به سوی داود انداخت تا او را به دیوار بکوبد. این سومین بار بود که نشانه‌گیری‌اش خطا کرد و بار دیگر داود از مرگ نجات یافت و گریخت.

۱۹: ۱۱-۱۷) در همان شب شاول قاصدان خود را به خانه دامادش روانه نمود تا او را بکشند. میکال که از توطئه قتل شوهرش آگاه شد، او را کمک کرد تا فرار کند و یک بت خانگی (ترافیم) را گرفته و به جای

شوهرش بر بستر نهاد و روی او را پوشید (این بت احتمالاً متعلق به میکال بود، چون داود هرگز بت پرست نبود) و وقتی که فرستادگان شاول برای کشتن داود به خانه او آمدند، نقشه میکال برملا شد.

۱۹: ۱۸-۲۳) سرانجام داود به **رامه** گریخت تا **سموئیل** را ببیند. مردان خدا در هنگام بروز مشکلات به دیدار مردان خدا می‌روند. شاول سه بار فرستادگان خود را برای کشتن داود به رامه فرستاد، اما هر سه بار در کشتن داود شکست خوردند، چونکه وقتی به رامه و نزد **انبیائی** که با سموئیل بودند، وارد می‌شدند، **روح خدا** بر آنان آمده و شروع به نبوت می‌نمودند. در آخر، شاول خود شخصاً به دنبال داود عازم رامه شد، و او نیز مقهور قدرت خدا شد و مانند فرستادگان خود شروع به نبوت نمود. به هر حال اعمال چنین قدرت خدائی به منزله متحول شدن شاول و فرستادگانش نبود.

۱۹: ۲۴) و این بار مردم مثلی را که در مورد داود بر زبان می‌آوردند (۱۰: ۱۱ و ۱۲) در مورد شاول تکرار کردند: «**آیا شاول نیز از جمله انبیاست؟**» تغییر رفتار شاول مردم را گیج کرده بود. کلمه «برهنه» در این آیه به معنی لخت شدن مطلق نیست، بلکه حاکی از این است که شاول جامه بیرونی خود را که نماد پادشاهی او بوده است، بیرون آورده است. به هر حال **تمامی آن شب و تمامی آن روز** شاول برهنه برخاک افتاده بود، و در این فاصله بود که داود دوباره از دست او گریخت (۱: ۲۰). آیه ۲۴ با آیه ۳۴ و ۳۵ فصل ۱۵ که می‌گوید «سموئیل دیگر برای دیدن شاول... نیامد»، تناقضی ندارد. در این آیه شاول به دیدن سموئیل آمده و آن هم دیداری کاملاً غیرمنتظره.

۲۰: ۱-۳) داود پس از ترک **نایوت** به نزد **یوناتان** رفت و از او پرسید که چرا شاول در صدد کشتن اوست. ظاهراً یوناتان چیزی از مداومت پدرش در کشتن داود، نمی‌دانست. داود به او گفت که پدرش موضوع کشتن او را با پسرش در میان نمی‌گذارد، چون می‌داند که آنها دوست یکدیگرند.

۲۰: ۴-۹) آنگاه آن دو دوست تصمیم گرفتند آزمایشی به عمل آورند تا بدانند که آیا هنوز داود در خطر قرار دارد یا نه، و آن این بود که داود در سر میز شام شاهانه در جشن ماهیانه شرکت نکند، و چنانچه شاول از غیبت او جویا شد، یوناتان به او خواهد گفت که داود برای **قربانی سالیانه** به **بیت‌لحم** رفته است (شاید این ماجرا واقعی باشد، هرچند که ذکری از این سفر در کتاب مقدس نشده است، چون اگر واقعی نمی‌بود، در غالب یک واقعیت که مورد پسند خداوند نبوده، ثبت می‌گردید). اگر شاول از غیبت داود ناراحت نمی‌شد، نشان دهنده این بود که داود از خطر جسته است، ولی اگر عصبانی می‌شد نشان‌دهنده این بود که داود همچنان در معرض خطر قرار دارد.

۲۰: ۱۰-۱۷) یوناتان به داود قول داد که در روز سوم به صحرا می‌آید تا او را از آنچه که اتفاق افتاده است، آگاه سازد. یوناتان احتمالاً با آگاهی از فرجام کار از داود می‌خواهد که هرگاه که قدرت را به دست می‌گیرد محبت و وفاداری خداوند را به او نشان دهد. از آیات ۱۴ تا ۱۷ روشن است که یوناتان یقین داشت

که داود پادشاه می‌شود، اما با وجودی که می‌دانست پادشاهی حق مسلم خودش است، ولی وفاداری خود را به داود اعلام نمود. واقعاً چه از خودگذشتگی و ایثاری!

۲۰: ۱۸-۲۳) این آیات شامل نشانه‌های است که داود را از نیت پادشاه نسبت به خود آگاه می‌کند. یوناتان به صحرا خواهد آمد و چند تیر به سمت صخره‌ای که داود در پشت آن پنهان شده است پرتاب خواهد کرد و به خادم خود خواهد گفت که برود و تیرها را برداشته نزد او بیاورد. جهتی را که یوناتان به خادم خود نشان می‌داد، بیانگر این بود که داود یا می‌تواند به سلامت به بارگاه برگردد و یا بگریزد. شاید ما متعجب شویم که چرا یوناتان چنین برنامه‌ای ترتیب داد تا با داود ارتباط برقرار کند، در حالی که بعداً رفت و مستقیماً با داود صحبت کرد. اما در آن وقت شاید کاملاً ممکن نبود که می‌تواند بدون اینکه دیده شود، با داود ارتباط برقرار کند.

۲۰: ۲۴-۳۴) در شب اول جشن ماهانه شاول چیزی راجع به غیبت داود نپرسید، چونکه احتمال می‌داد که ممکن است داود ظاهر نبوده و عذر موجه برای عدم حضور در مراسم را دارد. ولی روز دوم چون دید داود همچنان غیبت دارد از پسرش یوناتان موضوع را سؤال کرد و فهمید که داود به بیت‌لحم رفته است. بدین جهت به شدت عصبانی و یوناتان را متهم کرد که با کسی دوستی کرده است که حرمت او و مادرش را برده است. فحاشی‌های او به پسرش یوناتان بسیار خشن بود و از شدت عصبانیت تا بدانجا پیش رفت که نیزه خود را به سوی پسرش پرتاب کرد، و نفرتی را که از داود به دل داشت بر سر پسرش یوناتان خالی کرد.

۲۰: ۳۵-۴۲) صبح روز سوم، نقشه از پیش تعیین شده اجراء شد و داود مطمئن شد که همچنان در خطر قرار دارد. دو دوست آنگاه همدیگر را در آغوش کشیده گریستند، اینک باید راهشان از هم جدا می‌شد، و دیگر از دوستی هم نمی‌توانستند بهره‌مند شوند. داود خود را پنهان کرد و این بخشی لازم از نقشه خدا بود برای آماده نمودن داود برای پادشاهی بر اسرائیل. یوناتان به بارگاه برگشت و وفاداری خود را نسبت به پدرش اعلام نمود، ولی عمیقاً می‌دانست که پادشاه بعدی اسرائیل نخواهد شد. آیا یوناتان باید با داود می‌رفت؟ آیا وقتی وفاداری خود را به پدر اعلام نمود، هرچند خداوند پادشاهی را از شاول گرفته بود، به حق بود؟

۲) محبت اخیملک نسبت به داود (فصل ۲۱)

مردان بزرگ هم سرانجام لغزش می‌خورند. داود از این امر مستثنی نبود. این فصل غم‌انگیز حاوی دروغ‌پردازی داود در معبد واقع در نوب (آیات ۱-۹) و تظاهر به دیوانگی نزد فلسطینیان (آیات ۱۰-۱۵) می‌باشد.

۲۱: ۱-۶) داود می‌بایست نزد سموئیل (فصل ۱۹) و یوناتان (فصل ۲۰) می‌رفت و اینک در حین فرار از شاول به نزد اخیملک کاهن رفت. اخیملک از دیدن داود هراسان شده و تعجب کرد که چرا داود به تنهایی سفر کرده است (داود چندین همراه داشت که در مکان دیگری منتظر او بودند - آیه دوم و متی ۱۲: ۳). داود با

گفتن اینکه در حال انجام مأموریتی مخفی برای پادشاه است، مرتکب دروغگویی شد. سپس داود از کاهن تقاضای نان نمود، ولی آنچه که در دسترس کاهن قرار داشت فقط نان مقدس بود که در مراسم عبادت در معبد از آن استفاده می‌شد. کاهن از آن نان ضمن اینکه مطمئن شد داود و همراهانش در سه روز اخیر رابطه جنسی با زنان برقرار نکرده‌اند، به آنها داد. داود به او اطمینان داد که همراهان او نه تنها طاهر هستند، به خاطر مأموریتی که دارند، مقدس (جدا شده) می‌باشند. سر والتر اسکات (Sir Walter Scott) چه خوش گفته است که «هرگاه برای اولین بار دروغ می‌گوئیم، چه شبکه پیچیده‌ای برگرد خود می‌تنیم!» نان تقدّمه از حضور خداوند برداشته شد و به داود، داده شد.

عیسی مسیح در متی ۳:۱۲ و ۴ چنین استفاده غیرشرعی را از نان تقدّمه توسط داود تأیید نمود، با این فرض که گناه در اسرائیل بود و داود نماد عدالت در اسرائیل بود. اگر داود در جایگاه پادشاهی خود محقّ بود، نیازی نداشت که از کاهن نان گدائی کند. شریعت که استفاده کفرآمیز از نان تقدّمه را ممنوع کرده بود، در صدد ممنوعیت کار محبت‌آمیزی نظیر جریان فوق نبود.

۹-۷:۲۱) در آن زمان دوآغ خادم شاول، در حضور خداوند در نوب اعتکاف داشت. گرچه او ادومی بود، ولی با این وجود به مذهب یهود پیوسته بود. او به دلیل نذر و یا تطهیر و یا سایر الزامات مذهبی در معبد معتکف بود و قاعدتاً ناظر تشریک مساعی اخیملک با داود بود، بنابراین جریان را به شاول گزارش داد. در این وقت داود تقاضای دوم خود را مطرح کرد و این بار از اخیملک تقاضای سلاح نمود. بدین ترتیب باز هم دروغ گفت، چونکه گفت در مأموریتی فوری و ضروری برای پادشاه است. اخیملک شمشیر جولیات را به داود پیشنهاد کرد و داود با اشتیاق تمام آن را پذیرفت و اظهار داشت که شمشیر بی‌نظیری است. داود برای کشتن جولیات متوکل به خدا بود، اما در اعتماد به شمشیر دشمن کشته شده‌اش لغزش خورد.

۱۵-۱۰:۲۱) سپس داود اسرائیل را ترک کرده و به شهر جت موطن جولیات گریخت. در آنجا پادشاه مسح شده اسرائیل در میان دشمنان خدا پناه جست. وقتی که فلسطینیان به او مشکوک شدند، تظاهر به دیوانگی نمود تا زندگیش را نجات دهد. دروت چیلد (DeRothschild) می‌نویسد که: داود خود را به دیوانگی زد، چون به خوبی می‌دانست دیوانه هر چند ذلیل است ولی تحت حمایت خداست. بنابراین مزبور سرای اسرائیل خود را به دیوانگی زد. علت اینکه داود به این وضعیت ناخوشایند تنزل یافت، بی‌حسی مردم خدا و لغزش ایمانی خودش بود.

اما داود در این تجربه‌های سنگین درس‌های خوبی آموخت. قبل از اینکه به فصل بعد بپردازیم، بیائید باهم مزبور ۳۴ را بخوانیم که در همین دوران نوشته شده است. در این مزبور می‌توانیم دیدگاه تازه‌ای نسبت به شخصیت داود پیدا کنیم. جهش روحانی او به اندازه‌ای قابل توجه و مهم بود که او را قادر ساخت، علیرغم کوتاهی‌های خود، در شناخت خدا رشد کند.

۳) فرار داود و کشته شدن کاهنان توسط شاول (فصل ۲۲)

۱:۲۲ و ۲) وقتی داود به اسرائیل باز گشت در غار **عَدْلَام** در قلمرو یهودیه و جنوب غربی بیت‌لحم ساکن شد. جایگاه داود مکانی شد برای کسانی که تلخ جان و مقروض و در مضیقه بودند. داود در آن جایگاه نمادی از مسیح مطرود بود که شکسته‌دلان را برای نجات نزد خود می‌خواند. کوتاه مدتی بعد سپاهی در حدود چهارصد نفر در **عَدْلَام** گرد داود جمع شدند که بعداً این ارتش به ششصد نفر رسید. این مردان هر چند شکسته دلان و مظلومان بودند ولی در تحت نظارت داود تبدیل به مردانی دلیر شدند (دوم سموئیل فصل ۲۳).

۵:۳:۲۲) پدر و مادر داود در **عَدْلَام** به او پیوستند. داود به خاطر اینکه نگران سلامتی والدینش بود به **موآب** سفر کرد تا ترتیب اسکان آنها را در هنگامی که در خفا زندگی می‌کند، در موآب بدهد. هر چند که داود از نسل روت موآبیه بود (روت ۴:۱۷) ولی اطمینان او به دشمنان خداوند، کار درستی نبود (سنت یهود می‌گوید که موآبیان سرانجام والدین داود را کشتند). بعد از اینکه داود پدر و مادرش را در موآب اسکان داد و بازگشت، **جاد نبی** از داود خواهش کرد که **عَدْلَام** را ترک کند، بنابراین داود به **جنگل حارث** در یهودیه رفت.

۸:۶:۲۲) شاول همراه با **خادمانش** به **جبعه** رفت و در میان **بنیامیان** بر علیه داود سخن گفت و به آنها گفت آیا داود پیش از او به آنها پاداش می‌دهد؟ به هر حال داود از قبیله آنان نبود. شاول بنیامیان را متهم کرد که با داود بر علیه زندگی او توطئه کرده‌اند. در این موقع شاول کاملاً بدگمان و غیرمنطقی شده بود. او همه چیز را بر علیه خود می‌دید، حتی پسرش را.

۱۵:۹:۲۲) **دوآغ ادومی** فرصت را غنیمت جسته و برای تقرب جستن بیشتر به شاول به او گفت که چگونه اخیملک کاهن داود را کمک کرده بود و به او توشه داده و از **خداوند** **برایش** سوال نموده و شمشیر جولیات را نیز به او داده است. شاول بلافاصله اخیملک کاهن و خانواده‌اش را احضار کرد و آنها را متهم به خیانت به خود نمود. اخیملک در پاسخ به وفاداری داود نسبت به پادشاه و بی‌تقصیری خود در کمک رسانیدن به کسی که به اعتقاد خودش به شاه وفادار بود، اشاره نمود. در ضمن گفت که این اولین بار نبوده است که برای داود از خداوند سوال کرده است. در رابطه با اتهامی که شاول به داود زد مبنی بر اینکه داود بر علیه او شورش کرده و در کمین او نشسته است، اخیملک اظهار بی‌اطلاعی کرد.

۱۹:۱۶:۲۲) عملی که شاول انجام داد ثابت نمود که در آن لحظه واقعاً دیوانه شده بود. او فرمان داد که اخیملک و خانواده‌اش و سایر کاهنان را بکشند. اما **شاطران** از کشتن **کاهنان خداوند** خودداری نمودند. ولی دوآغ که به معنی واقعی کلام یک نفر «سگ» غیریهودی بود (اشاره به لقبی است که یهودیان به غیر یهودیان داده بودند - م) بی‌آنکه کوچکترین ملاحظه‌ای نسبت به منصب کهانت داشته باشد به جان کاهنان افتاد و **هشتاد پنج** نفر را کشت، و به این هم کفایت نکرده به **نوب** شهر اخیملک حمله برد و تمام ساکنین و حیوانات شهر را از دم تیغ گذرانید.

۲۲:۲۰-۲۳) تنها یکی از پسران اخیملک که ابیاتار نام داشت، جان سالم به در برد و به نزد داود گریخت و به او جریان واقعه را اطلاع داد. ابیاتار با داود ماند و در منصب کاهن اعظم خدمت کرد تا اینکه توسط سلیمان نبی از این منصب عزل گردید (اول پادشاهان ۲:۲۷). از یک نظر می‌توان گفت که کشته شدن کاهنان نتیجه دروغ‌پردازی و نقشه‌های داود بود (آیه ۲۲). از دیدگاه دیگر کشته شدن کاهنان را می‌توان داوری خدا بر خاندان عیلی دانست (۲:۳۱-۳۶ و ۳:۱۱-۱۴). ولی شاول شخصاً نقش عمده‌ای در این کشتار داشت، چونکه فرمان کشتار کاهنان را او صادر کرده بود.

نبی (جاد)، کاهن (ابیاتار) و پادشاه (داود)، همگی در تبعید، تصویری از مسیح در امروز می‌باشند که منتظر است تا دشمنانش تاج و تخت او را بر روی زمین برپا بدارند.

۴) خیانت قعیله (فصل ۲۳)

۲۳:۱-۵) اخباری به داود رسید مبنی بر اینکه شهر قعیله در جنوب عدلام مورد حمله فلسطینیان قرار گرفته است. داود از طرف خدا هدایت شد و به جنگ با فلسطینیان رفت و تمام مهاجمان را کشته و مواشی زیادی به دست آورد و ساکنان شهر را نجات داد.

۲۳:۶-۱۲) وقتی که شاول خبردار شد که داود در قعیله است، تصمیم گرفت داود را در آنجا به دام بیندازد، اما داود از نقشه شاول آگاه شد و دوباره از خداوند طلب هدایت نمود که آیا اگر در قعیله بماند ایمن خواهد بود یا نه؟ و یا ساکنان از او روی گردانیده و علیرغم لطفی که در حق ایشان روا داشته است، به سوی شاول خواهند رفت؟ خدا توسط ایفودی که ابیاتار به شهر آورده بود و بخصوص توسط یوریم و تمیم، داود را آگاه ساخت که شاول به آنجا خواهد آمد و مردم ناسپاس او را تسلیم خواهند کرد.

۲۳:۱۳-۱۸) بنابراین داود و مردانش به بیابان زیف، در جنوب شرقی حبرون گریختند، ولی همچنان تحت تعقیب شاول بودند. در اینجا بود که یوناتان داود را یافت و به او دلگرمی داد که خداوند او را تسلیم شاول نخواهد کرد. و این چه مأموریت خطیری برای امروز است! اگر کلیسا بیشتر دلگرم می‌شد، منافع عظیمی حاصل می‌کرد. کسانی که قدرت کلام خدا را تجربه کرده‌اند، می‌دانند که چه برکاتی برای جان‌های تشنه دارد. دوستی یوناتان با داود به منزله رفتن به استقبال مرگ بود. او دو مرتبه داود را مطمئن ساخت که خدا علیرغم تلاش شاول نیت خود را در مورد او به کمال خواهد رسانید. کسی که دوستی چون یوناتان داشته باشد، شخص خوشبختی است.

۲۳:۱۹-۲۹) زیفیان نیز به نیت تسلیم کردن داود، وارد عمل شدند و به شاول خبر دادند که داود در کجا مخفی شده و قول دادند که «فراری» را به دست پادشاه تسلیم نمایند. وقتی داود از آمدن شاول خبردار شد به بیابان معون گریخت، و شاول همچنان به تعاقب او پرداخت. درست در آن لحظه که داود و همراهانش در محاصره مردان شاول قرار گرفتند، فلسطینیان به اسرائیل حمله کردند و شاول مجبور به ترک منطقه شد.

دشمنان اسرائیل بی‌آنکه خبر داشته باشند پادشاه واقعی اسرائیل را یاری رسانیدند. آنگاه پسر یسّا به عین جدی در سواحل غربی دریای مرده رفت.

(۵) خودداری داود از کشتن شاول (فصل ۲۴)

۲۴:۱-۷) شاول پس از رفع فتنه فلسطینیان، دوباره به تعقیب داود پرداخت. وقتی به ملاذهای عین جدی رسیدند، پادشاه برای استراحت وارد غاری شد، بی‌خبر از اینکه داود و مردانش در اطراف او کمین کرده‌اند. اما داود مردانش را از کشتن شاول باز داشت! آنها فکر می‌کردند که خداوند، شاول را به دستشان تسلیم کرده است، ولی داود هم فرمانی از جانب خدا مبنی بر گرفتن پادشاهی با قوه قهریه، دریافت نکرده بود. او منتظر زمان خدا و روش خدا شد. حتی وقتی داود دامن ردای شاول را برید، دچار عذاب وجدان شد. او می‌دانست که شاول به عنوان پادشاه اسرائیل مسح شده بود، و کسی که می‌تواند او را عزل کند، خود خداوند است، و داود بر خود فرض می‌دانست که شاول را تا زمانی که خدا از سلطنت معزول نکرده است، حرمت بدارد.

۲۴:۸-۱۵) بعد از اینکه شاول در صدد ترک غار برآمد، داود از مغاره بیرون رفت و در عقب شاول را صدا زد. آنگاه داود تعظیم کرد و به او گفت که گزارشات تهمت‌آمیزی که از او به گوش پادشاه رسانیده‌اند، حقیقت ندارد. در آن روز بود که داود می‌توانست شاول را نابود کند، ولی چنین نکرد چونکه شاول مسیح خداوند بود. قطعه‌ای از دامن ردای بریده شده شاول در دست داود، نشانه شفقّت او به شاول بود. اگر داود مرد بدی بود، شخصاً از شاول انتقام می‌گرفت، ولی مرد نیکو تمایل به گرفتن انتقام شخصی ندارد. داود از شاول پرسید که چرا در صدد کشتن کسی برآمده است که مانند سگ مرده و کک، بی‌آزار و بی‌اهمیت است.

۲۴:۱۶-۲۲) شاول از سخنان داود گریست و به منش عادلانه داود و شیرانه خود اعتراف کرد و با کمال تعجب تأیید نمود که داود روزی پادشاه اسرائیل خواهد شد و از داود پیمان گرفت که اگر پادشاه شد به او و خاندانش رحمت آورد. سپس شاول آنجا را با آرامش ترک کرد ولی دوران آرامش داود دیری نپائید، چون شاول قول خود را فراموش کرد.

داود در سخنان خود خطاب به شاول دو بار خداوند را به داوری میان او و خود فرا خواند. او راضی شد که مورد را در دستان خدا بگذارد، تا در دست انسان، هر چند که محق باشد. یکی از خاطره‌هایی که پطرس از عیسی مسیح خداوند داشت، این بود که «چون او را دشنام می‌دادند، دشنام پس نمی‌داد و چون عذاب می‌کشید، تهدید نمی‌نمود، بلکه خویشتن را به داور عادل تسلیم کرد» (رساله اول پطرس ۲: ۲۳). باشد که خداوند ما را قادر سازد در مواجهه با مصائب و مشکلات، آرامش متکی به توکل خود را حفظ کنیم.

۶) حماقت نابال (فصل ۲۵)

۹-۱:۲۵) مرگ سموئیل نقطه پایان دوره‌ای به نام داوران بود. قوم یهود اینک به سوی رژیم پادشاهی می‌رفت. اجداد داود می‌بایست تخت پادشاهی اسرائیل را برای همیشه اشغال کنند و مسیح تحقق این وعده می‌باشد. حرمت عمیق سموئیل در میان قوم، در اندوه و اشک قوم در هنگام مرگ او محرز شد.

بعد از مرگ نبی، داود به بیابان فاران در قسمت جنوبی یهودیه، و شاید به خاطر دوری گزیدن بیشتر از شاول و طرح‌ها و توطئه‌هایش، فرود شد. نام «کرمل» در آیه دوم، اشاره به کوه کرمل در شمال نبود، بلکه نام شهری بود در نزدیکی مَعُون. شخصی به نام نابال در معون بود که بسیار ثروتمند بود و گوسفندان زیادی داشت و داود هم بر طبق رسول متداول، خادمان خود را نزد نابال فرستاد و از او به جهت اینکه گله‌اش را حفاظت کرده بود، هدیه‌ای خواست.

۱۳-۱۰:۲۵) ولی پاسخ نابال به فرستادگان داود چنان متکبرانه و خشن بود که داود عصبانی شد و با چهارصد از همراهان خود به سوی کرمل حرکت کرد تا نابال و خانواده‌اش را تنبیه نماید.

۲۲-۱۴:۲۵) همسر نیک فهم و خوش‌منظر نابال به نام ابیجایل وقتی از خطری که رفتار غیرعقلانه شوهرش برای خانواده‌اش به وجود آورده بود، آگاه شد، به سرعت مقادیر زیادی مواد غذایی تهیه دیده و به استقبال داود رفت. وقتی که داود وارد کرمل شد، به خوبی‌هایی که در حق نابال انجام داده بود و عکس‌العمل بسیار زشت او در مقابل خوبی‌هایش فکر می‌کرد و درصدد نابودی همه متعلقات نابال بود.

۳۱-۲۳:۲۵) وقتی که ابیجایل، داود را ملاقات کرد، خود را به پای او انداخت و به عذرخواهی از او پرداخت. نخست اعتراف کرد که الحق برازنده‌ترین نام برای شوهرش نابال (یعنی احمق و یا بی‌تربیت) می‌باشد. ابیجایل حین تقاضای بخشش از داود به او یادآوری نمود که خداوند او را از ریختن خون منع نموده است، و خود خدا دشمنانش را - از جمله نابال - مجازات خواهد کرد. او واقعاً دارای یک بصیرت روحانی از شخصیت داود بود و می‌دانست که داود مسیح خداوند است، و صادقانه او را برای تلاش در جنگ‌های خداوند ستود. بله! چه نیکوتر می‌بود که وقتی داود پادشاه اسرائیل می‌شد، آنگاه که به گذشته‌اش می‌اندیشد، شادمان می‌شد اگر شخصاً دست به انتقام زده، بلکه دشمنانش را به خداوند وا گذاشته، تا از آنها انتقام بگیرد!

۳۵-۳۲:۲۵) داود شدیداً تحت تأثیر سخنان سیاست‌مداران ابیجایل قرار گرفت و از اینکه او را از کشتن نابال باز داشته است، از او تشکر کرد. خدا می‌داند که چگونه مردم نیکو را در سر راه ما قرار دهد تا ما را اخطار دهند و هدایت کنند. ما باید از خدا برای این کار تشکر کنیم. رهنمود ابیجایل بسیار مؤثر بود و هدایای سخاوتمندانه او پذیرفته شد. داود نابال را به خدا وا گذاشت. ممکن است برخی بگویند که چون ابیجایل در این مورد با شوهرش مشورت نکرده است، و به جای او تصمیم گرفته است، بر علیه فرمان خدا عصیان

کرده است. ولی کتاب مقدس عمل او را نادرست نمی‌داند، برعکس او احتمالاً با این اقدام فوری و بجایش نابال و خاندانش را از مرگ رهانید.

۲۵:۳۶-۴۴) وقتی که ابیجایل به خانه باز گشت، نابال بسیار مست بود. او تا روز بعد صبر کرد و سپس جریان واقعه را به شوهرش گفت. وقتی که نابال جریان را شنید بسیار ترسان شده و نزدیک بود سخته کند. ده روز بعد نابال مرد و تمام آنچه را که با تکبر اندوخته بود، بجا نهاد. داود با شنیدن خبر مرگ نابال، از ابیجایل تقاضای ازدواج کرد و ابیجایل با فروتنی تمام تقاضای داود را پذیرفت. داود زن دیگری به نام **اخیئوعم** داشت. در ایام فراری بودن داود، زن اولش میکال از او جدا شده و به مرد دیگری شوهر کرده بود.

این داستان به خوبی مفهوم این سخنان حکیمانه عیسی مسیح را می‌رساند که فرمود: «هر که خود را بزرگ سازد ذلیل گردد و هر که خویشتن را فرود آورد، سرافراز گردد» (لوقا ۱۴:۱۱). نابال خود را برافراشت و خداوند او را کشت. ابیجایل خود را ذلیل ساخت، اما برافراشته شد و همسر پادشاه گردید.

۷) خودداری مجدد داود از کشتن شاول (فصل ۲۶)

۲۶:۱-۴) بار دیگر **زیفیان** محل اختفای داود را به شاول اطلاع دادند (ر.ک ۱۹:۲۳). شاول بلافاصله نیروئی پنج برابر نیروی کوچک داود فراهم ساخت و به **بیابان زیف** رفت. ما نمی‌دانیم چه اتفاقی افتاده است که کینه شاول نسبت به داود دوباره برافروخته شده بود. داود و شاول در ملاقات آخر ظاهراً آشتی کرده بودند (فصل ۲۴). شاید بدخواهان و افراد شروری بوده‌اند که دوباره کینه شاول را نسبت به داود برافروخته باشند (ر.ک آیه ۱۹).

۲۶:۵-۱۲) داود جاسوسانی به اردوی شاول فرستاد و شبانه همراه با **ابیشا** به اردوی شاول نفوذ کرد و به جایی رسید که شاول خوابیده بود. به اراده خداوند خواب سنگینی به شاول و همراهانش مستولی شده بود. **ابیشا** می‌خواست پادشاه را در همانجا نابود کند ولی داود مانع او شد، چونکه هرچند شاول مرد شریری بود، اما **مسیح خداوند** بود و خداوند خود می‌دانست چگونه با او رفتار کند. داود **نیزه** و **سبوی** شاول را برداشته و اردو را ترک کردند.

۲۶:۱۳-۱۶) وقتی که داود به سلامتی اردوی شاول را ترک کرد، صبح روز بعد بر بلندی ایستاد و **ابنیر** سردار لشکر شاول را مخاطب قرار داده و او را به خاطر سهل‌انگاریش در حفظ پادشاه سرزنش نمود و به او گفت که **نیزه** و **سبوی** پادشاه را از کنار او برداشته‌اند و او غافل بوده است و این غفلتی مستوجب مرگ بود. بردن **نیزه** و **سبوی** شاول حاکی از این بود که شاول برای دومین بار از کشته شدن به دست داود، نجات یافته است.

۲۶:۱۷-۲۰) معمائی که هنوز برای داود حل نشده بود، این بود که چرا شاول همچنان به طور خستگی‌ناپذیری به تعاقب او می‌پردازد، در حالی که به او ثابت کرده است که قصد صدمه زدن به پادشاه را

ندارد. اگر خداوند شاول را بر علیه داود برانگیخته است، پس او می‌تواند خدا را با عرضه قربانی، راضی نماید. اما اگر بنی‌آدم شاول را بر علیه داود تحریک کرده است، پس لعنت بر آنان باد، چونکه داود را از پرستش در تنها مکان حضور خدا باز می‌دارند. جمله «برو خدایان غیر را عبادت نما» (آیه ۱۹)، حاکی از این بود که این مردمان شریر، نه با زبان بلکه با اعمال خود، به داود می‌گفتند. سپس داود از شاول تقاضا کرد در مکانی که خداوند حضور ندارد (یعنی سرزمین‌های بیگانه)، کشته نشود و گفت کار شاول به منزله جستجوی یک شکارچی برای کک در کوهستان می‌باشد.

۲۶:۲۱-۲۵) وقتی شاول فهمید که داود برای بار دوم از خون او درگذشته است، ظاهراً توبه نمود. او به این نتیجه رسیده بود که داود بسیار عادل‌تر از خودش است، چونکه او بدون دلیل درصدد کشتن داود بود، در حالی که داود می‌توانست به خاطر دفاع از خودش او را بکشد، ولی چنین نکرد. داود این بار نیز همه چیز را به عدالت خدا واگذار نمود و نه انتقام‌گیری خودش. شاول نیز داود را برکت داد و از عظمت پسرش داود! در آینده خبر داد. آنگاه داود راه خود را پیش گرفت و شاول به جای خود مراجعت کرد.

ز) زندگی در فلسطین (فصول ۲۷-۳۰)

۱) یافتن صقلغ (فصل ۲۷)

۲۷:۱-۴) فشار فرارهای متعدد از مکانی به مکان دیگر برای گریز از مرگ، سرانجام صبر داود را به انتها رسانید و علیرغم محافظت معجزه‌آسای خداوند از او و ایمان خودش، لغزش خورد. او این حقیقت را فراموش کرد که پادشاه مسح شده اسرائیل است. آیا ممکن بود که خدا او را به عنوان پادشاه اسرائیل تعیین کند، و آنگاه او را قیل از سلطنت به دست شاول تسلیم کند و کشته شود؟ آیا خدا او را از دست جولیات رهانیده بود تا او را به دست شاول تسلیم کند؟ خیر! ولی شرایط محیطی علت‌هایی هستند برای تحریف دیدگاه فردی. خطرات کنونی غالباً مواعید خدا را کم‌رنگ می‌کنند. داود دیگر بار به سرزمین فلسطینیان گریخت و خود را به اخیش پادشاه جت رسانید. مدت‌ها از اقامت او در جت گذشته بود و احتمالاً اخیش از اینکه داود فراری است آگاه بود. این پادشاه کافر با گرمی داود را پذیرفت و در او به صورت یک جنگجوی دلیر و متحد قوی علیه اسرائیل نگریست. این شخص (اخیش) الزاماً همان کسی که داود در آیه دهم فصل بیست و یکم همین کتاب ملاقات کرد، نبود، چونکه اخیش یک عنوان پادشاهی در میان فلسطینیان بود. وقتی که شاول شنید که داود از اسرائیل گریخته است، از تعقیب او دست برداشت.

۲۷:۵-۷) بار پیش که داود در جت بود (فصل ۲۱)، خادمان اخیش نسبت به او مظنون بودند و می‌خواستند او را بکشند و داود آن ماجرا را فراموش نکرده بود. او اینک فروتنی نشان داده و از سکونت در دارالسلطنه خودداری نمود و از اخیش تقاضا کرد، شهری به او بدهد. اخیش نیز خواهش او را پذیرفته و شهر صقلغ را که نزدیک به مرز اسرائیل و در اصل متعلق به یهودیه بود (یوشع ۱۵:۳۱)، به او بخشید.

۲۷:۸-۱۲) داود در طی شانزده ماه اقامت خود در میان فلسطینیان، **جشوریان** و **جرزیان** و عمالقه را سرکوب کرد. این اقوام ساکنان کافر کنعان بودند که خدا امر به نابودی آنان داده بود (ر.ک خروج ۱۷:۱۴؛ یوشع ۱۳:۱۳ و اول سموئیل ۲:۱۵ و ۳). داود حتی در تبعید هم در جنگ خداوند بود. در اینجا ما ناظر یک پارادوکس هستیم: کسی که توانست به قول خدا برای حفظ پیروزی او بر دشمنان اسرائیل اعتماد کند، نتوانست به خدا در حفظ او از دست شاول، اعتماد نماید!

۲) پیش‌بینی نابودی شاول (فصل ۲۸)

۲۸:۱ و ۲) در این زمان داود موقعیت فوق‌العاده دشواری داشت. فلسطینیان آماده نبرد با اسرائیل می‌شدند، و پادشاه هم به داود دستور داده بود که در جنگ با اسرائیلیان به فلسطینیان بپیوندد. ظاهراً داود با این پیوستن موافقت کرده است، هر چند که سخنان او در آیه دوم دوپهلوی می‌باشند - «**به تحقیق خواهی دانست که بنده تو در یاری کردن با تو چه خواهد کرد**» یا به تعبیر دیگر «**به تحقیق خواهی دانست که بنده تو در خیانت کردن به توبه چه خواهد کرد!**» اخیش در سخنان داود مفهوم اول را برداشت کرد و داود را به عنوان محافظ شخصی خویش منصوب نمود.

۲۸:۳-۸) سپاهیان اسرائیل و فلسطین در شمال غربی اسرائیل در دشت اردو زدند (دره آرمگدئون). سپاه اسرائیل در **جلبوع** و سپاه فلسطین در **شونیم** گرد آمدند. اما شاول قبلاً از خدا طلب راهنمایی در جنگ را کرده بود، ولی چون از خدا نه از طریق خواب، و نه اوریم و نه انبیاء، پاسخی نگرفت، به جستجوی یک نفر جنگ‌گیر پرداخت. پیش از این شاول تمامی جن‌گیران و واسطه‌های ارواح را در اسرائیل بر طبق حکم شریعت، یا کشته بود و یا تبعید کرده بود. او در جستجوی خود خبر از زنی گرفت که واسطه ارواح و **صاحب جن** بود که در نزدیکی شهر **عین دور** زندگی می‌کرد. شاول با لباس مبدل نزد آن زن رفت و از او کسب تکلیف کرد.

۲۸:۹ و ۱۰) زن جنگ‌گیر نخست از به خطر افتادن موقعیت خود هراسان شد و فتوای پادشاه را بر علیه **اصحاب اجنه و فالگیران** به او یادآوری نمود. حال چگونه شاول توانست به قید سوگند به **خداوند** محافظت آن زن جادوگر را تضمین نماید، و چگونه از فرمان مرگ چنان افرادی را صادر کرده بود، و چگونه آن زن صاحب اجنه توانست از امنیت خود با سوگند شاول به خداوند، مطمئن شود، اینها همگی برای ما معما می‌باشند.

۲۸:۱۱-۱۴) مفسران کتاب مقدس در آنچه که بعداً واقع شد، اتفاق نظر ندارند. عده‌ای معتقدند که یک روح خبیث، **سموئیل** را تجسم نمود، در حالی که عده‌ای دیگر بر این باورند که در این مورد خاص، خدا به طرز غیرمنتظره‌ای دخالت کرده و اجازه داده که سموئیل ظاهر شود. نظریه دوم به دلایل زیر ارجح‌تر است: نخست اینکه واسطه از ظهور غیرمنتظره سموئیل به جای واسطه‌ای که همیشه با او در ارتباط بوده، مرتعش

می‌شود. دیگر اینکه در این آیات می‌خوانیم که روح احضار شده، همان سموئیل بوده است، و در آخر، آن روح آنچه را که در روزهای آینده واقع خواهد شد، به درستی پیشگویی می‌کند.

۱۵:۲۸-۱۹) سموئیل به شاول گفت که چرا او را از قلمرو مردگان احضار کرده است. سرزنش سموئیل کافی بود که پادشاه به خود بیاید. آیا شاول چنین فکر می‌کرد سموئیل می‌تواند به او کمک کند، در حالی که خدائی که سموئیل در خدمت او بود، ساکت مانده بود؟ سموئیل ضمن تأیید عمق هراس شاول به او گفت همانطور که از پیش گفته بود **سلطنت** از او گرفته شده و به داود داده خواهد شد و همچنین روز بعد فلسطینیان، اسرائیل را شکست خواهند داد و شاول و پسرانش در عالم اموات به سموئیل خواهند پیوست. منظور از جمله فوق این نیست که مقصد شاول و پسرانش در آسمان یکسان است. اگر ما آنها را با توجه به ثمراتشان داورى کنیم، متوجه می‌شویم که شاول مردی بی‌ایمان بود، در حالی که یوناتان مردی ایماندار بود.

۲۰:۲۸-۲۵) تمام گناهان شاول قبل از غروب آفتاب دیگر، با او روبرو خواهند شد. شاول قبل از ترک خانه آن زن ساحره با بی‌اشتهائی آخرین غذای خود را قبل از محو شدنش از این جهان، صرف کرد.

۳) اخیش داود را مرخص می‌کند (فصل ۲۹)

۲۹:۱-۵) وقتی که فلسطینیان آماده جنگ می‌شوند، داود و مردانش همراه با اخیش در آخر صف به آنان می‌پیوندند. بعضی از سرداران فلسطینی با مشاهده این وضع، با حضور داود و مردانش در جنگ مخالفت می‌کنند چون معتقدند که ممکن است داود در حین جنگ به اسرائیلیان پیوسته و به آنها حمله کند. مگر او همان کسی نبود که همواره به خاطر اینکه بیشتر از شاول فلسطینیان را کشته بود، ستوده می‌شد؟

۲۹:۶-۱۱) بدین جهت اخیش از داود تقاضا کرد که لشکر را ترک و به صقلغ برگردد. پاسخ داود به اخیش پاسخی که شایسته یک مرد خدا باشد، نبود. پاسخ او به اخیش این بود که باید به او اجازه داده شود که بر علیه دشمنان آرایش وارد جنگ شود - حتی اگر این دشمنان آرایش، مردم خودش باشند! داود قبلاً به اخیش دروغ گفته بود (فصل ۲۷) و این اظهارات هم احتمالاً دروغ دیگری بود تا بدان وسیله فلسطینیان را فریب دهد. اگر جز این بود، و او واقعاً قصد داشت بر علیه اسرائیل بجنگد، خداوند، از این کار جلوگیری کرد و نگذاشت که شرم کشتن برادران اسرائیلی بر داود باقی بماند، و بازوی فلسطینیان را قوی گردانید تا اسرائیل را شکست دهند. بله از شمشیر جولیات نمی‌بایست برای کشتن اسرائیلیان استفاده می‌شد.

۴) شکست عمالقه (فصل ۳۰)

۳۰:۱-۶) وقتی داود با افرادش به سمت شمال حرکت کرده و به صقلغ رسیدند متوجه شدند که عمالقه بر آنجا هجوم آورده و زنان و بچه‌ها را به اسارت برده‌اند و صقلغ تبدیل به یک ویرانه شده است. آیا این مجازات خدا برای پیوستن داود به فلسطینیان بود؟ اگر چنین بود داود بصیرت ژرف خود را نسبت به ذات خدا در هنگامی که همه چیز و همه کس بر ضد او بود، در طلبیدن آرامش از خدا، نشان داد. او دانست که

هیچ کس در آن شرایط وخیم وجود ندارد که به یاری او بشتابد، **خداوندی** که هوشع نبی در باره او چنین گفته است: «او دریده (مجروح) است و ما را شفا خواهد داد، او زده (مضروب) است و ما را شکسته‌بندی خواهد نمود» (هوشع ۶:۱).

۳۰:۷-۱۵) داود بعد از مشورت با خدا و اطمینان از موفقیت با ششصد نفر به تعقیب عمالقه پرداخت، در نیمه‌های راه **دویست نفر** از همراهان داود به علت خستگی و تشنگی مفرط ناشی از سه روز مسافرت به صقل نتوانستند از **وادی یسور** فراتر روند. داود آنها را رها کرد و با چهارصد نفر از همراهان خود به تعقیب عمالقه پرداخت. مدتی کوتاه پس از جدا شدن از سایرین، در بیابان متوجه **مردی مصری در صحرا** شدند که اربابش در لشکر عمالیق به علت اینکه بیمار بوده او را رها کرده بود تا بمیرد. آنها به آن بیمار مصری غذا و آب دادند و به زودی قوت خود را باز یافت. سپس داود از او محل عمالقه را جویا شد و او هم با گرفتن قول از داود که او را به دست عمالقه نسپارد، داود را به اردوی عمالیق هدایت کرد.

۳۰:۱۶-۲۵) ورود میهمان ناخوانده‌ای به جشن و پایکوبی پیروزی عمالقیان مست و مدهوش، آخرین چیزی بود که انتظارش را داشتند. داود چون ببری غران به این گروه مست و بی‌خبر حمله برد و ارتشی را که بسیار بیشتر از مردان او بود، مقهور نمود. تنها **چهارصد مرد جوان** از میان عمالقه نجات یافتند که بر **شتران** سوار شده گریختند. اسیرشدگان عبرانی به سلامت خلاص شدند و غنائم هنگفتی که از سرزمین یهودا آورده بودند، بازپس گرفته شد. تمام این جریان کمتر از ۲۴ ساعت اتفاق افتادند. داود احشامی را که عمالیق گرفته بود در میان سپاهیان تقسیم کرد، ولی بعضی از سپاهیان با تقسیم مازاد غنائم در بین رفقای خود که در **وادی یسور** بودند، مخالفت کردند. اما داود به آنان گفت کسانی که نزد اسباب‌ها در یسور توقف کرده‌اند در گرفتن سهم از غنائم با کسانی که به **جنگ رفته‌اند**، مساوی می‌باشند (ر.ک اعداد ۲۷:۳۱).

۳۰:۲۶-۳۱) داود غنائم به دست آمده سهم خود را به دوستان قدیم خود در یهودا، اهدا نمود. این هدایا به تمام مکان‌هایی که در زمان تبعید و آوارگی در آنجاها پرسه می‌زد فرستاده شدند و به نشانه این بود که خدا او را در مقابل دشمنانش کامیاب کرده است. و شاید هم درصدد بوده است که دوستی بین خود و آنان را مستحکم کند تا در جنگ با شاول حامیانی برای خود فراهم آورد، اما نمی‌دانست شاول مرده است.

۴. مرگ شاول (فصل ۳۱)

۳۱:۱-۶) در حالی که داود در جنگ پیروز شد، **شاول** مرده شکست را چشید. فلسطینیان به تعقیب اسرائیلیان پرداخته و سه پسر شاول در این نبرد کشته شدند. شاول تحت محاصره تیراندازان قرار گرفت و بنابراین در **کوه جلبوع** از **سلاح‌داری** خواست که او را بکشد تا اینکه فلسطینیان او را زنده نیابند و تحقیر نکنند. ولی سلاح‌دار شاول ترسید به پادشاه خود ضربه زند، بنابراین شاول بر روی **شمشیرش** افتاد و خودکشی کرد. سلاح‌دار شاول نیز بلافاصله خود را با شمشیر کشت.

۱۳-۷:۳۱) اسرائیل دیگر به کلی تضعیف شد و بقیه اسرائیلیان چون از واقعه آگاه شدند قبل از اینکه مورد حمله قرار بگیرند فرار کردند. وقتی که فلسطینیان آمدند تا مرده‌ها را تاراج کنند، اجساد شاول و سه پسرش را در میان مردگان یافتند. سپس سر شاول و سه پسرش را بریده و به سرزمین فلسطینیان فرستادند. جسد شاول و پسرانش را به بیتشان برده و آنها را بر حصار شهر آویختند. وقتی مردان یابیش جلعاد، ماجرا را شنیدند، برای برداشتن اجساد از راهی دور تمامی شب سفر کردند تا اجساد شاول و پسرانش را از حصار شهر بردارند و در یابیش دفن کنند. در یابیش مراسم کفن و دفن برایشان ترتیب داده و آنها را سوزانیده در زیر درخت بلوط دفن کردند. اهالی یابیش جلعاد فراموش نکرده بودند که چگونه شاول آنها را از دست عمونیان در اولین جنگ عمده بین اسرائیل و فلسطین نجات داده بود (فصل ۱۱). سوزانیدن اجساد به طور عام در اسرائیل اجراء نمی‌شد. شاید بدین جهت جسد آنها را سوزانیده باشند که فاسد شده بودند. در ثانی این کار موجب می‌شد که فلسطینیان دیگر نتوانند به اجساد آنها بی‌حرمتی کنند.

داوری شاول توسط خدا هنوز تکمیل نشده بود (به فصل دهم کتاب اول تواریخ رجوع کنید). شاول بارها برنامه‌ای ترتیب داد که داود را به دست فلسطینیان به کشتن دهد، ولی سرانجام خودش در حضور فلسطینیان مرد. داود آنچنانکه خدا مقرر کرده بود، پادشاه شد و شاول تاوان اعمال خود را بر طبق عدالت خدا داد.